

برای تشریح «ماهیت» کودتا که به اراده بیگانه، طرح و نقشه بیگانه، صرف پول بیگانه و بوسیله عوامل و ایادی بیگانه و بسود و صلاح بیگانه صورت گرفته است، ذکر کردم تا معلوم شود که این کودتا چه قدر میهنی و تا چه حد «قیام ملی» بوده است. مطمئناً پس از انتشار این کتاب دلار و لیره هر دو بحرکت درخواهند آمد و تکتیب‌ها نامه‌ها و تحشیه‌ها منتشر خواهد گشت. دشمنانها خواهند داد و ناسزاها نثار من خواهند کرد و از جانب ضربت خوردگان و رسواشدگان، دشمنی‌ها درباره من ابراز خواهد شد. سازمان مخوف «سیا» و انتلیجنت سرویس انگلستان و لژهای مقتدر و مهیب فراماسونری همه عوامل و وابستگان بخود را به انتقام‌جویی از من برخوانند انگیخت و قشقرق و واویلاهای بزرگ برآه خواهند انداخت. کارتل‌های بزرگ نقشی خون مرا مباح خواهند شمرد و کاپیتالیزم استثمارگر آمریکا و املحه‌فرشان خون‌خوار ینگه دنیائی نویسندگان و وطن‌پرستان حرفه‌ای فراوان اخیر خواهند کرد و برای تخطئه من و کتاب من داستانها خواهند نوشت و افسانه‌های بی‌شمار ساز خواهند کرد ولی من بی‌اعتناء به این همه پنج‌بالها و جنک اعصاب‌برای احتمالی راه خود را دنبال کرده و باز هم خواهم کرد.

روندگان حقیقت ره بسلا سپرند رقیق عشق چه غم دارد از نشیب و فراز در حالیکه بعدا کشف شد، بدنبال قرار محرمانه بین «اینزنهاور» و «چرچیل» قرار بر این شد که «سیا» بودجه‌ی کافی در اختیار وی قرار دهد تا طرح کودتائی را در ایران بسود شاه بریزد.

نویسنده می‌نویسد: «شوارتسکف» و «سپسید زاهدی» در سفارت آمریکا نقشیه‌ی کودتا را طراحی کردند و به کمک ایادی شاه آنرا بموقع اجرا درآوردند. این نویسنده می‌نویسد: از روزی که مصدق نفت را ملی کرد (۲۸ آوریل ۱۹۵۱) با این کار دشمنی کمپانیهای نفتی آمریکائی و انگلیسی را علیه خود برانگیخت و دولتهای این کمپانیها از آن پس با همه‌ی وسائل ممکن او را زیر فشار گذاردند، شاه ایران در این کشمکش‌ها از مناقع کارتل‌های بین‌المللی جانبداری می‌کرده، سیاستی که تا هنگام سقوطش بدان وفادار بود. هنگامیکه «شوارتسکف» به اجرای طرح کودتا در ایران تن داده بود شاه به شرکت در این بازی پرداخت و او هاقبت با تبعید کوتاه‌مدتش کاملاً بازیچه‌ی «سیا» شد.

در ابرت گراهام نویسنده‌ی کتاب «سراب قدرت» درباره‌ی اوضاع سیاسی آنزمان ایران چنین می‌نویسد:

«(اینزنهاور) پس از سقوط مصدق طی یکماه (۴۵) میلیون دلار کمک فوری به شاه کرد تا اقتصاد ایران را سروسامانی دهد، پس تعجب‌آور نیست که می‌بینیم بین سه سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۲ که دکتر مصدق بر سر کار بود تمامی کمک آمریکا به ایران به ۳۳ میلیون دلار نرسید در حالیکه میان سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۷ دولت آمریکا مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار به ایران وام داد. چه آمریکا می‌خواست شاه این دوست دست‌نشانده‌ی خود را سریعاً یاری دهد.»

اینک بازمی‌گردیم به سخنی که در آغاز این سخن از دکتر محمد مصدق در جلسه‌ی رسمی شورای امنیت سازمان ملل نقل کردیم...

وی در آن سخنان تند و آتشین گفته بود:

«در آینده شرکت سابق نفت نخواهد توانست بشکل قیومت یا مباشرت و یا قرارداد با خارج از منابع نفت ما استفاده کند.»

اما شاه که به سیاست استعماری انگلیس در دوران مصدق گردن نهاده بود، نه تنها خود و یارانش در سقوط مصدق با دو قدرت بزرگ همکاری نزدیک داشتند بلکه درست عکس تصمیمی عمل کرد که اراده‌ی ملت ایران بود و بشرح بالا از دهان دکتر مصدق در جلسه‌ی شورای امنیت عنوان شد.

او در قرارداد نفت که بعداً با کنسرسیوم منعقد شد، نه تنها پای شرکت سابق نفت را دوباره به ایران باز کرد بلکه به آمریکا (که تاج و تخت را بوی بازگردانیده بود) اجازه‌ی شرکت در منافع نفت ایران را داد، این شرکتها زیر عنوان کنسرسیوم بشکل هم قیومت و هم مباشرت نفت ما را بمدت ۲۵ سال با تخفیف کاملاً بی‌سابقه به عارت بردند و ما سالها هر روز ۲۹ اسفند دل به این خوش داشتیم که «در چتین روزی صنعت نفت خود را ملی کرده‌ایم»، پس باید بحق پاور کنیم که تا روزهای اخیر مسئله ملی شدن صنعت نفت ایران برای میهن‌پرستان ایرانی بشکل یک رویا باقی مانده بود، اگرچه هر روز دولتها داد از ملی شدن صنعت نفت می‌زدند.

در جستجوی ریشه‌ی استعمار

برای آنکه ریشه‌های کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را دقیقتر بررسی کنیم، ناگزیریم بیشتر به اسرار پشت پرده‌ی شرکتهای بزرگ نفتی جهان که در حقیقت فرماندهان اصلی سیاست قدرتهای بزرگ جهانی هستند و آنها بودند که حکومتهای انگلستان و آمریکا را «در سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲» از دست حزب کارگر به محافظه‌کار و حزب دموکرات به جمهوریخواه سپردند تا بتوانند یکدل و یکزبان با یک کاسه کردن نفوذ و قدرت مرئی و نامرئی خود حکومت ملی ایران را وگه می‌رفت منافع شرکتهای بزرگ نفتی جهان را در خاورمیانه واژگون سازد، سرنگون و رژیم مطیع و دست‌نشانده‌ای در این سرزمین غارت شده باز گردانند تا بر این خوان یفا بتوانند سالها به‌چپاول مشغول شوند.

بهمین منظور اکنون کمی بعمق بازمی‌گردیم تا ریشه‌ها و سرخ را در سیاست امروز جهان بیابیم.

خوانندگان بخاطر دارند که پس از جنگ جهانی دوم، در اروپای جنگ‌زده چیزی جز فقر و خرابی و گرسنگی و قحطی باقی نمانده بود، در این فرصت طلائی برای آمریکا بسیار مغتنم بود که با سرمایه‌گذاریها اقتصاد و اجتماع و سیاست اروپا را در اختیار خود درآورد و که تاکنون نیز در اختیار دارد. بهمین منظور طرحی بنام «طرح

مارشاله برای ترمیم خرابیهای چنک در کنگره بتصویب رسانید و آنرا در سرزمینهای چنک زده‌ی اروپا در راه احیای صنعت، فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی بکار برد. که ضمن اجرای این طرح آمریکا مواد گوناگون نفتی و سوخت کارخانجات را بدون دریافت قیمت در اختیارشان قرار می‌داد، بدین طریق دولت آمریکا با پتچ شرکت بزرگ نفتی آمریکا که در عرف بین‌المللی بنام کپترها The Magora شهرت یافته بودند به مذاکره پرداخته و مقادیر هنگفتی نفت از ایشان برای مصرف اروپا خریداری کرد که در این معاملات سنگین و هنگفت با تباری‌ها و حساب‌سازی، منابع سرسام‌آوری بزیان دولت آمریکا معامله سرگرفت که نزدیک بود رسوائی آن بدادگاه‌های آمریکا بکشد که مصادر امور آمریکا و دیگر متنفذین نفتی بطرق مختلف روی آن فساد و رسوائی سرپوش گذاروند «که خود بخشی مفصل و جداگانه دارد».

عقد قرارداد بزرگ و سودبخش فراوان دولت آمریکا با این پنج غول بزرگ نفتی موجب بروز خشم و حسادت شدید ۱۵ شرکت کوچکتر نفتی آمریکائی گردید که بنام سترها یا The Minors نامیده می‌شدند. مسئله‌ی مهم دیگری هم این عصبانیت کوچکترها را تشدید می‌کرد، آن این بود که تعیین قیمت‌های نفتی در سراسر جهان بنا به میل «غول‌های نفتی» تعیین می‌شد. زیرا نفت ارزان خاورمیانه در دست آن پنج غول نفتی و دو شرکت بزرگ نفتی اروپا «کمپانی نفتی انگلیس و کمپانی شل» قرار داشت که دست بروی منابع نفتی عربستان - ایران - عراق - کویت - بحرین - ابوظبی - قطر - عمان نهاده بودند.

آمریکائیا بفارت نفت ایران وسومه می‌شوند

با نهضت ملی ایران و خارج شدن منابع نفتی ایران از دست انگلیسی‌ها این وسومه را در دل شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکا پدید آورد که بر سر این خوان بزرگ خود را با انگلیس‌ها سهیم سازند. بدین طریق با تباری پشت پرده، تمامی فعالیت‌های شرکت‌های نفتی آمریکائی با سرمایه‌ی سنگین و اعتبارات بی‌حساب بکار افتاد. کاخ سفید، مجلس و سنا و مطبوعات و افکار عمومی آمریکا را بسود منافع نفتی انگلستان و سرانجام خودشان علیه ملت ایران و در راه درهم شکستن نهضت ملی که دکتر محمد مصدق و یارانش آنرا پایه‌گذاری و حراست می‌کردند بسیج کنند.

در اجرای این سیاست شیطان‌ی، نخست‌ستیز آمریکا در ایران تغییر یافت و شخص دیگری بنام «گریدی» که در یونان خدمت می‌کرد و وابسته به شرکت‌های نفتی بود انتخاب و دو عضو «سیاه» در سفارت مامور و مراقب پیشرفت نقشه‌ی «کپترها» در ایران

۱- «میجرها» یا پنج شرکت بزرگ نفتی آمریکائی عبارت بودند از ۱- نفت استاندارد اویل نیوجرسی ۲- گلف اویل کورپوریشن ۳- تکزاس اویل کمپانی ۴- استاندارد اویل اوف کالیفرنیا ۵- سوکونی و اکیوم یا موبیل اویل.

شدند.

دولت انگلستان که تا آنزمان حاضر بسپیم کردن غولهای نفتی آمریکا در منافع فراوان خود در نفت ایران نبوده، بخاطر قدرت بیحساب و دنیا تکان دهنده نهضت ملی ایران که ممکن بود موجب بروز حوادثی مشابه در دیگر نقاط جهان شود پذیرفت که آن پنج شرکت بزرگ نفتی آمریکائی در منابع آن شرکت بسپیم مازده، تا بتوانند همگی در ساقط ساختن حکومت دکتر محمد مصدق در ایران قدرتهای خود را یک گامه سازند.

در نتیجه با کنار رفتن دولت کارگری انگلستان (اتلی نخست وزیر و موریسون وزیر خارجه) دو سیاستمدار مرتجع و محافظه کار (چرچیل و ایدن) بسر کار آمدند.

در مورد بسپیم ساختن آمریکائیا در درآمد نفت ایران، انگلیسی ها موافقت کردند که چهل درصد درآمد نفتی ایران را در قبال یک سرفعلی بمبلغ یک میلیارد دلار به آنها بدهند که یا چانه زدنها قرار شد، شصت میلیون دلار آنها آمریکائیا بپردازند و چهارصد میلیون دلار بقیه را به عهدهی ایران واگذارند.

از سوی دیگر شرکتهای نفتی جهانی از حزب دموکرات آمریکا که موجب شکست انگلیسیها در مبارزهی نفتی شده بود دل سرد گردیده و بکمک کارتل های نفتی حزب جمهوریخواه را بسر کار آوردند تا در راه مبارزه یا ملیون ایران و سرنگون ساختن دولت ملی دکتر محمد مصدق توافق حاصل شود.

انگلیس ها بخاطر دوستی بین آیزنهاور و چرچیل بسیار سعی کردند تا «آیزنهاور» که بخاطر فعالیتهايش در جنگ دوم جهانی یک فرمان افسانه ای شده بود از سوی حزب جمهوریخواه برگزیده شود. بدین طریق در انتخابات ۱۹۵۲ آمریکا، شرکتهای بزرگ نفتی ۸۰ میلیون دلار خرج تبلیغات بنفع آیزنهاور کردند و ضمناً با وی قرار بستند که پس از موفقیت از «جان فوستر دالرس» مشاور حقوقی و عضو هیئت مدیرهی نفت «استاندارد اویل افانویجرسی» بعنوان مشاور و وزیر خارجه استفاده کنند. بدین طریق «آیزنهاور» توفیق یافت و دولت های انگلیس و آمریکا در صدد آن برآمدند که دست یکار ساقط ساختن رژیم ملی دکتر مصدق در ایران شده و بجای وی فرد مطمئن و مورد اعتمادی را از میان ایرانیان شناخته شده برگزینند و روی وی کار کنند.

۲- استدلال انگلیسی ها در برابر شرکتهای بزرگ نفتی آمریکائی آن بود که اگر شما ما را در راه مبارزه با نامیونالیست های ایرانی یاری ندهید، و از این غرقاب نجات پیدا نکنیم، فردا این نهضت ها در دیگر نقاط خاورمیانه مانند عراق، کویت، عربستان و... دامنگیر شما خواهد شد و با شرمساری شما از این نقاط بیرون رانده خواهید شد.

۳- آیزنهاور هم دوست چرچیل بود و هم فرامسون تابع لژ انگلستان و هم مردی قابل اعطاف و نصیحت پذیر.

این شخص سرلشکر زاهدی، بود که مردی معصوم و مورد اعتماد سیاستهای خارجی و داخلی ایران بشمار می‌آمد.

ایجاد فتنه در داخل شرفیت ملی

قرار و مدارها همه تکمیل شد و هر دو سیاست در ایران به صرف دلار و ریال بین‌مخالفین مصدق و ایجاد يك چسبه تبلیغاتی علیه وی همت گماردند. قبل از هر کار لازم بود بین مرحوم آیت‌الله کاشانی و مرحوم مصدق که رهبران مذهبی و سیاست ملت ایران بودند شکاف حاصل شده و جدائی بیفتد تا کار هر يك بعدا جداگانه ساخته شود. این کار نیز با مهارت صورت گرفت تا آنجا که مرحوم کاشانی یا خوش‌قلبی و زودباوری که داشت معصومانه اغفال شده و ضمن يك اعلامیه کتبی مخالفت خود را با راه و رسم مصدق رسماً اعلام داشت و در صف مخالف وی قرار گرفت. تا این زمان انگلیس‌ها و آمریکائی‌ها شاه را که در کار خود و تضعیف مصدق، بسی ضعیف‌نفس و بزدلی نشان داده و ترسان و لرزان با نخست‌وزیر وجیه‌المله و مقتدر زمان خویش مدارا می‌کرد پخال خود گذارده و پا وی متعامدا هیچ‌گونه تماس حاصل نمی‌کردند ولی پس از این‌که همه قرار و مدارها برای سرنگونی مصدق تکمیل گردید لازم دیدند که ویرا در جریان گذارده و فرامین و تعلیمات لازم برای عزل مصدق و نصب جانشین او پشاه بدهند.

در آن زمان مصدق برائز قطع رابطه با بریثانیا همه انگلیسی‌های مقیم ایران را اخراج کرده و کسی را باقی نگذارده بود که دولت انگلیس بتواند پیغام‌های محرمانه خود را پشاه بوساند. آمریکائیها نیز بی‌نهایت با احتیاط رفتار می‌کردند و چون شخص مصدق، شاه را در محاصره دستگاه اطلاعاتی خود گرفته و تماس او را با خارج مشکل ساخته بود تماس انگلیسی‌ها با شاه بسی مشکل می‌نمود. انگلیسی‌ها بوسیله یکی دو مامور سری که هنوز در ایران نگاه داشته بودند به عوامل ایرانی خود دستور دادند که یکی یکی ولی پشت سر هم اجازه شرفیابی از شاه بخواهند، به علاوه بوزیر دربار هم که از جانب خودشان در آنجا گمارده شده بود اشاره کردند که مرتب برای متقاضیان شرفیابی تعیین وقت کرده و یکایک را نزد شاه روانه سازد تا آنها ضمن صحبت خلو مقوط مملکت و از دست رفتن تاج و تخت را بشاه یادآوری کرده و هر يك جداگانه لزوم اقدامی عاجل و موثر را برای نجات مردم و مملکت به او متذکر گردند و شخصا نیز قول همه‌گونه فداکاری و جازفشانی بشاه بدهند تا بعبارت دیگر با حرف و صحبت ترس شاه را از مصدق زایل کرده و چرات و شہامت به او تزریق نمایند وقت و آمد مخالفین بدربار فزونی گرفت.

توطئه‌ی نهم اسفند ۱۳۲۶

دستگاه اطلاعاتی مصدق نیز شرفیابی‌های روزانه را منظمآ بوی گزارش می‌داد.

مصدق با شامه تیز و هوش سرشاری که داشت احساس کرد که انتریکها آغاز شده و دسته‌بندی‌ها کم‌کم شکل می‌گیرد. در یکی از روزهای هفته مصدق بنزد شاه می‌رود و چون شاه را تکران و مضطرب می‌بیند اظهار می‌دارد که شما را خسته و کسل می‌بینم، از طرفی می‌دانم که فتنه‌انگیزان مرتباً تقاضای شرفیابی کرده و بیشتر باعث خستگی فکر و روح شما می‌شوند. بنا براین پیشنهاد می‌کنم که چند ماهی برای رفع خستگی و رهایی از دست این متکدیان سیاسی بمسافرت خارج بروند و بدولت فرصت دهند که فارغ از سعایت‌ها و نسیس‌چینی‌های مفرضین مخصوصاً خود حسین علاء وزیر دربار کار حل نقت را که بمراحل نهایی خود نزدیک می‌شود یکسره نمایند.

شاه بی‌نهایت از مصدق وحشت داشت و رد پیشنهاد مصدق را که خیلی پر معنی و نکته‌آموز بود خطرناک می‌دانست. از طرفی دلش می‌خواست در خارج از کشور آزادانه با اربابان خارجی خویش تماس گرفته و کسب تکلیف نماید. این بود که در قبال پیشنهاد مصدق روی خوش نشان داده و خویشان را شائق به مسافرت خارج نشان می‌دهد.

پس از رفتن مصدق، شاه فوری علاء وزیر دربار را احضار کرده و جریان را با وی در میان می‌گذارد. علاء با نظر مصدق مخالفت کرده و اظهار می‌دارد که چه تضمینی در بین هست که در غیاب اعلیحضرت، مصدق وسائل دگرگونی اوضاع و استقرار جمهوریت را فراهم نماید. علاء همان شب جریان را به واسطه‌های سیاسی بین‌خود و انگلیس‌ها گزارش کرده و کسب تکلیف می‌نماید. دو سه روز بعد جواب مخالفت انگلیس‌ها بوسیله اشرف بشاه ابلاغ می‌گردد ولی شاه از ترس مصدق ترك هزینه آشکار خویش را مصلحت نمی‌بیند. بالاخره با کمک تنی چند از معارم قرار گذارده می‌شود که صبح روز نهم اسفند ۱۳۳۱ که شاه بظاهر عازم سفر بوده است عده زیادی از مردم شاهدوست پایتخت یا دریافت اجرت کافی در چهار راه کاخ و پاستور در مقابل کاخ اجتماع کرده و جداً خواستار فسخ هزینه وی گردند. در صبح روز عزیمت در حالی که شاه چمدان‌های خود را حاضر نموده و برای رفتن به فرودگاه خویشان را آماده نشان می‌دهد دسته دسته مردم در اطراف خانه‌ی وی که فاصله چندانی با منزل مصدق نداشت جمع شده و تقاضای فسخ عزیمت شاه را می‌نمایند. اجتماع اجبر شده مذکور، هم فراوان بر له شاه ابراز احساسات می‌نمایند و هم علیه مصدق. بالاخره شاه یعیان آنان آمده و تقاضای ملتسمانه آنان را دایر بر فسخ عزیمت خویش اعلام کرده بداخل کاخ خود بر می‌گردد و بلافاصله به مصدق پیغام می‌دهد که بالاخره دیدید که مردم نگذاشتند من از منزل خارج شده و بفرودگاه بروم وگرنه خود مشتاق این مسافرت بودم. مصدق پس از چند روز به همه دسایس پی می‌برد و چون مطمئن بود که علاء واسطه پیغام‌رسانی بین شاه و انگلیس‌ها بوده است جدا از شاه منزل علاء را تقاضا می‌نماید. شاه از ترس می‌پذیرد و حتی از مصدق می‌خواهد که خود او وزیر درباری نامزد نماید. دکتر مصدق آقای ابوالقاسم امینی برادر کوچک دکتر علمی‌امینی را که

مورد اعتمادش بود پشاه معرفی می‌نماید و شاه فوراً او را بسمت کفالت وزارت دربار معرفی کرده و علاء را هم با دلجوئی فراوان مرخص نموده بمنزل می‌فرستد. با عزل علاء رابطه شاه و انگلیس‌ها موقتا قطع می‌شود، چندی باز بهمین منوال سیری می‌گردد. انگلیس‌ها همه کوشش خود را در داخله آمریکا صرف موفقیت آیزنهاور می‌نمایند. بالاخره موعد اخذ رای در روز چهارشنبه هفته اول ماه نوامبر ۱۹۵۲ فرا می‌رسد و ژنرال آیزنهاور با اکثریت بسیار چشم‌گیری به کمک کارتل نفتی و کاپیتالیزم غولس آسیای ینگه‌دنیا بریاست جمهور انتخاب می‌شود.

آیزنهاور علیه حکومت ملی ایران دست بکار می‌شود

آیزنهاور یحعض اینکه پس از اولین چهارشنبه ماه نوامبر ۱۹۵۲ بریاست جمهوری انتخاب گردید جان فوستر دالس وزیر خارجه جدید را که برسيله کارتل بزرگ نفتی جهان باو معرفی گردیده بود احضار کرده و باو دستور می‌دهد که در وزارت خارجه حضور یافته و با نظر مستر آچسن وزیر خارجه، مستر ترومن بمطالعه در موابق گذشته مخصوصاً کار شرکت نفت انگلیس و ایران و حکومت مصدق و نهضت ملی ایران پرداخته و برای تحقق نظر کارتل بزرگ نفت که ارباب حکومت جدید است مطالعات لازم را آغاز نماید. بدیسی است که دالس که خود عضو هیئت مدیره و مشاور حقوقی شرکت استاندارد اویل او نیوجرسی بوده است خیلی بیش از آیزنهاور به‌عصق قضایا و ماهیت کار وارد بوده و از روز نخست در جریان جنجال نفت ایران قرار داشته است و بحق پایستی اذعان کرد که در تمام دوران هشت ساله حکومت آیزنهاور رئیس جمهور واقعی آمریکا «جان فوستر دالس» بود نه آیزنهاور.

بدینطریق «دالس» کار خود را برای مطالعه در سوابق امر ملی شدن نفت ایران و جنگ پنهانی او مبارز هموطن یعنی «کپترها» و «سپترها» آغاز می‌نماید و پس از چند هفته مطالعه و مشورت با آیزنهاور و اربابان نفتی خویش به لزوم قطعی سقوط حکومت مصدق و اضمحلال نهضت ملی ایران که ریشه گرفتن و تناور شدن نهال تازه فرس شده آن مغالط نظر و مصالح استعمار بود گرفت در واقع هیچ‌کس و هیچ موجودی باندازه دو شخصیت مهم آمریکائی یعنی آیزنهاور و دالس و دو شخصیت سرشناس انگلیسی یعنی چرچیل و ایدن به ناسیونالیسم و فریژه استقلال‌طلبی و آزادی‌جوئی ایرانیان لطمه نزده و صدمه وارد نکرده‌اند.

سازمانهای جاسوسی آمریکا و انگلیس و خیانتکاران داخلی
و درباریان فاسد علیه حکومت دکتر مصدق توطئه می‌کنند

ملاقات‌های مجرمانه در داخل و خارج

جهت ایجاد محیط مناسب برای کودتا

دستورهائی که «گرمیت روزولت» از سوی سازمان سیا به شاه مخلوع ابلاغ کرده، چه بود؟

از قضای روزگار مقارن با همان احوال یعنی انتصابات آیزنهاور برپایه‌جمهوری و استقرار دالس در وزارت خارجه آمریکا «آلس دالس» برادر تنی آقای جان فومستر دالس هم معاون کل سازمان سیا و همکار آن دستگاه جهانی و مخوف بسوده است. جان فومستر دالس مطالعات خود را در وزارت خارجه تکمیل کرده و قبل از فرا رسیدن دهم ژانویه سال ۱۹۵۳ که زمان استقرار رسمی خود او در وزارت خارجه بعنوان وزیر بوده است به برادر خود آقای آلن دالس دستور می‌دهد که مقدمات سقوط مصدق را با اعزام مامورین جدید بایران و طرح برنامه‌های لازم و ضروری فراهم نماید تا بمحض شروع کار آیزنهاور در کاخ سفید و خود وی در وزارت خارجه تکلیف مصدق و نهضت ملی ایران و باتیان آن یکسره شود. از طرفی (مینیورها) یعنی شرکت‌های کوچکتر نفتی که بنظیر جلب سود مادی اساس شکست انگلیس‌ها را بنیان گذارده بودند کله‌خورده و زیان‌دیده «مینیورها» در ظرف مدت چهار سال طول مدت مبارزه متجاوز از پنج میلیون دلار بدست پسر زن «گریدی» که در آمریکا اقامت داشت خرج کردند، مصدق را بوسایل و وسایلی که داشتند هشدار داده وی را به نزدیک شدن خطر و لزوم مقابله با آن تشجیع نمودند.

مصدق خود مردی مقاوم و تسلیم‌ناپذیر بود ممدالك به تحصیل اخبار و اطلاعات موثق و دست اول در خصوص توطئه‌هایی که برای سرنگونی حکومت وی و شکست نهضتی که خود او بنیان‌گذار آن بود علاقه فراوان ابراز می‌داشت و این غریزه‌ی هر فرد بشری است و چون حکم دفاع از نفس را دارد پستدینه و بلکه واجب است.

۱- آیزنهاور علیه دولت دکتر مصدق مشغول بکار می‌شود

بالاخره روز موعود یعنی دهم ژانویه سال ۱۹۵۳ «دزمستان سال ۱۳۳۱» فرا می‌رسد و آیزنهاور در کاخ سفید و دالس در وزارت خارجه آمریکا در حالی که هر دو مخلوق کارتل بزرگ بین‌المللی نفت و موظف به حفظ منافع آنان بوده‌اند مستقر می‌گردند. در روز هجدهم ژانویه یعنی درست پس از یکپهفته از روز تصدی‌خود، آیزنهاور

به دادستان کل آمریکا دستور می‌دهد که پرونده‌ای را که حکومت سابق و حکومت ترومن و آپسن به عنوان گران‌فروشی و بی‌وجبه‌قانون «ضد ترانست» بمدها به مبلغ پنجاه میلیون دلار علیه پنج شرکت بزرگ نفتی آمریکا (میجرها) تنظیم گردیده بود را کد گذارده و از تعقیب آن صرف‌نظر نماید. در روز دهم فوریه یعنی روز بیستم تصدی خود ایزنهاور تلگراف تند و شدیداللحنی به عنوان آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر ایران مخابره کرد و در آن لزوم رعایت قراردادهای بین‌المللی و مقابله‌نامه‌هایی که جنبه جهانی دارد یادآوری کرده و ایشان را متذکر مسئولیت‌های دولت ایران در تقاضای یک طرفه چنین قراردادهایی می‌نماید. پیش از مخابره چنین تلگرافی از جانب ایزنهاور به آقای دکتر مصدق، مستر لوی هندرسن سفیر کبیر آمریکا در تهران که در حقیقت سفیر مرثی آمریکا و سفیر نامرئی انگلیس‌ها در تهران بود در آژمان انگلیس‌ها بخاطر قطع رابطه، در ایران سفیر و مأمورین سیاسی نداشتند از جانب جان فومستر دالس برای اخذ تعلیمات و آشنائی با سیاست حکومت جدید به واشنگتن احضار می‌گردد و چون مرسوم این است که رئیس جمهور جدیدی که از طرف حزب مخالف در کاخ سفید مستقر می‌گردد بایستی به سفرای سابق از نو اعتبارنامه اعطاء نماید تا نسبت به تغییر آنها اقدام کند. کاخ سفید و واشنگتن لوی هندرسن را در پست خود ابقام کرده و با اعتبارنامه جدیدی که بایستی بار دیگر بشاه ایران تقدیم شود روانه ایران می‌نماید. البته منظور واشنگتن از احضار لوی هندرسن به آمریکا دادن پیغام خاص و حساسی بشاه ایران برای اتخاذ سیاستی جدید و جدی بوده است. لوی هندرسن در واشنگتن دستور می‌گیرد که پس از تقدیم اعتبارنامه جدید خود بشاه وقتی علی‌الرسم برای صرف چای به سائلن مخصوص رفته و خلوت می‌نماید بشاه تذکر بدهد که گذشته‌ها گذشته ولی از این پس دیگر یا شاه بایستی برای سرنگونی مصدق خود شخصا وارد میدان عمل و مبارزه گردد و یا اگر بمانند گذشته قرار باشد که با تردید و ترس و تعلل وقت بگذرانند باید توجه داشته باشد که دیگری بحکم اضطرار برای این کار برگزیده خواهد شد و در این صورت چه بسا که مقام سلطنت بخطر افتاده و دنیای غرب نیز نتواند قدمی بفتح شاه بردارد.

ایزنهاور مخصوصاً به لوی هندرسن تاکید می‌کند که این پیغام از جانب خود او تنها نیست بلکه این پیامی است که خود او و چرچیل متفقاً برای شاه ایران می‌فرستند و شاه بایستی در ظرف یک هفته تصمیم قطعی در این خصوص اتخاذ نماید و جواب مثبت یا منفی خویش را به وسیله «اشرف» خواهر دوقلوی خود که بایستی با اروپا حرکت کرده و در کشور سوئیس در تاریخ معینی با «آلن دالس» معاون کل سازمان سیا ملاقات نماید، بدهد. بدیهی است اگر جواب شاه مثبت باشد «آلن دالس» از جانب کاخ سفید و وزارت خارجه آمریکا تعلیمات جدیدی برای طرز عمل و نحوه سرنگونی مصدق توسط اشرف که نزدیکترین موجود به شخص شاه می‌باشد خواهد داد و باز اگر دستورات جدیدی لازم باشد مأمورین مخصوص دیگری با نشانی‌های خاص بایران گسیل خواهند

گشت.

۲- آغاز ملاقاتهای محرمانه

هتدرسن بایران بازمی‌گردد و ماموریت خود را انجام می‌دهد. و پیغام مشترک ایزنهاور و چرچیل را پشاه می‌رساند. در همان جلسه شاه تصمیم قطعی خود را برای مقابله با مصدق اعلام داشته و تاریخ حرکت اشرف را هم یاروپا تعیین می‌نماید و از لوی هتدرسن خواهش می‌کند که از آلن دالس خواسته شود که در تاریخ مقرر بعوض اینکه در ژنو اشرف را ملاقات نماید وی را در سن‌موریتس پذیرا شود زیرا ژنو یک شهر بین‌المللی و جای شلوغی است و ملاقات آن دو شخصیت معروف و معروفه مسلماً مکتوم نمائده و باعث سر و صدای زیاد خواهد شد. هم‌شروع همه این زدویندها در مجله (ناسیون) چاپ آمریکا و کتاب پر تیراژ (حکومت ناسیون) طبع گردیده و انتشار یافته است. در تاریخ مقرر اشرف و دالس در سن‌موریتس مرکز تفریحات زمستانی سوئیس ملاقات کرده و مذاکرات خود را انجام می‌دهند. خبر این ملاقات و زدویندها خطرناک بلافاصله بوسیله جاسوسان مینورها که مراقب اوضاع بوده‌اند بمصدق داده می‌شود و مصدق بصراحت بندویست اشرف را در اروپا پرملا کرده و بوسیله آقای ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار از شاه می‌خواهد که از مراجعت اشرف به تهران ممانعت نماید ولی در همین ساعات و دقائق هواپیمای اشرف در فرودگاه مهر-آباد به زمین می‌نشیند و او یکسر به کاخ خود در سعدآباد می‌رود.

شاه پس از دریافت پیام مصدق قول می‌دهد که روز بعد اشرف را به اروپا بازگرداند و از اقامت او در تهران جلوگیری نماید، ولی چون اشرف حامل مهم‌ترین پیام‌ها بود شاه با اشرف محرمانه قرار می‌گذارد که شب او را در کاخ ملکه مادر که در پنجاه قدمی کاخ اشرف در سعدآباد قرار دارد ملاقات کرده اسرار خود را با یکدیگر مبادله نمایند. ملاقات سری شاه و اشرف در ساعت نه شب در کاخ مادر دور از چشم و اطلاع مصدق صورت می‌گیرد. همه‌ی پیغام‌های «آلن دالس» از طرف اشرف بشاه ابلاغ می‌گردد هم‌چنین اشرف اطلاع می‌دهد که تا هفته دیگر ژنرال شوارسکف رئیس سابق ژاندارمری ایران «پس از اشغال ایران در زمان چنگ بین‌الملل دوم» که حالا بظاهر بازنشسته شده ولی مشاور مخصوص «سازمان سیا» راجع بایران است به تهران خواهد آمد و دستورات جدیدی یا خود خواهد آورد.

۳- بازدید شوارتسکیف از ایران

در همان زمان یعنی پس از استقرار ایزنهاور در کاخ سفید و جان فوستر دالس در وزارت خارجه آمریکا آقای آلن دالس هم در مقام مقام یافته بریاست سازمان سیا منصوب می‌گردد. ژنرال شوارتسکیف نیز بموقع خود بعنوان اینکه در سر راه خود به پاکستان خیلی بدیدار دوستان سابق خویش در ایران اشتیاق داشته به تهران وارد

می‌شود و با اینکه ورود او یا جنجال زیادی از طرف جراید وابسته به جبهه ملی مصداق می‌گردد، معیناً بحضور شاه هم رفته و کار خود را کرده و پس از دو روز اقامت در تهران و مذاکره با مأمورین سیاسی و نظامی آمریکا در ایران به کراچی پرواز می‌کند. ژنرال شوارتسکیف در ملاقات بحضور شاه اطلاع می‌دهد که قریباً سه سرهنگ اطلاعاتی آمریکا به اسامی:

۱- کلنل ژرژ کارول ۲- کلنل مید ۳- کلنل رایتز

که هر کدام در کار کودتاسازی متخصص هستند بریاست مستر و کرمیت روزولت، «نواده تنودور روزولت معروف» که معاون مخصوص آئن دالمر و مسئول امور خاور-میانه در سازمان سیا می‌باشد به تهران خواهند آمد و کرمیت روزولت هر کدام را مسئول قسمتی از انجام کار کودتا خواهد کرد و خود نیز برای اینکه شناخته نشود با نام مستعار و پاسپورت غیر واقعی مسافرت می‌کند بحضور خواهند آمد ضمناً ژنرال شوارتسکیف اضافه می‌نماید که آنچه که ضرورت دارد شاه انجام دهد دو چیز است، اول اینکه افسر عالی‌رتبه‌ای را تعیین کنند که رابط بین خود شاه و افسران آمریکایی کودتاساز باشد. دوم اینکه فرمان عزل مصدق و نصب سرلشگر زاهدی «سپهبد زاهدی» بعد از بستن نخست‌وزیری دستور فرمائید تهیه نمایند تا هر زمان که ضرورت اقتضا نماید فوراً شماره‌گذاری شده و برای تسلیم پس در نظر بفرستند.

۴- نقشه‌ی کودتا چه بود؟

شاه فی‌المجلس سرلشگر هدایت گیلانشاه «سپهبد بازنشسته کنونی» را که قبل از تصدی مصدق فرمانده نیروی هوایی و در زمان مصدق معزول گردید و بی‌کار بود، معین می‌نماید «در آن زمان افسر مذکور آجودان شاه و شب و روز همیشه با او همراه بوده است» پس از اینکه شاه رابط بین خود و هیئت کودتاساز را انتخاب می‌کند، سرلشگر شوارتسکیف از شاه خواهش می‌کند که به گیلانشاه دستور دهد شب بعد در ساعت ده بعد از ظهر با يك اتومبیل کرایه و یا با وسیله دیگری غیر از اتومبیل خودش در تجریش کوچه جنوب منزل تدین شماره ۱۰۰۰ با مستر گودوین رئیس و مسئول امور «سیا» در ایران که جدیداً باین سمت انتخاب گردیده است ملاقات کند تا مستر گودوین بتواند سرلشگر گیلانشاه را با سرلشگر زاهدی و پسرش اردشیر که هر دو از ترس مصدق در اختفا بسر می‌بردند و ولی محل مخفی اقامتشان بر سفارت آمریکا معلوم بود ملاقات دهد. شوارتسکیف اضافه می‌کند که این ملاقات بدین جهت ضرورت دارد که

۱- آرامش شماره ردیف باغ مسکونی گودوین را یا سه نقطه خالی گذاشته‌است.

۲- بطوریکه سپهبد فضل‌الله زاهدی در صفحه ۴۱ خاطرات خود می‌نویسد:

ایشان یکماه آخر حکومت شادروان مصدق‌السلطنه را در همدان در منزل یکی از مجتهدان

بسر می‌برد.

زاهدی باید اساسی افسران طرفدار خودش را به گیلانشاه بدهد که او با یکایک آنها تماس گرفته و از جانب شاه به آنان سفارش شود که در روز کودتا که تا زمان ورود کرمیت روزولت، و هیئت کودتاساز آمریکائی تاریخ قطعی آن معلوم خواهد شد، خود را برای انجام عملیاتی که به آنان دستور داده می‌شود آماده نمایند. این افسران اگر مشاغل خدمت باشند چه بهتر و اگر بازنشسته باشند بایستی مجاز باشند که در روز موعود در روز کودتاه از لباس نظامی خود استفاده کرده و بمیان مردم و اجتماع یا سربازان و افراد و افسران پلیس آمده و نقش محوله را ایفاء نمایند.

همه‌ی این قول و قرارها و زده‌بندها انجام می‌شود و سرلشکر گیلانشاه بدفعات با سرلشکر زاهدی در اختیاریه منزل آقای مصطفی مقدم رئیس سابق بانک سپه و در قلمک منزل آقای رضا کی‌نژاد ملاقات می‌کند و تکلیف‌هایی که به او می‌شود همه را انجام می‌دهد و گزارش کارهای خود را منظمًا هم به ستر گودوین می‌دهد و هم شبها که در مجالس بزم خصوصی شاه حاضر میشده تسلیم شده می‌کند.

سرلشکر زاهدی بوسیله‌ی آقای صادق ثراقی مرحوم آیت‌الله کاشانی را هم خیلی مبهم و سرپیسته در جریان می‌گذارد در روابط سرلشکر زاهدی و مرحوم آیت‌الله کاشانی از لحاظ اینکه هر دو نفر در زمان جنک بین الملل دوم از طرف انگلیس‌ها بازداشت و تبعید گردیده بودند خیلی صمیمانه و از مدت‌ها پیش از آن تاریخ محکم و موثرت‌آمیز بوده است. و از ایشان برای روز میاداد استمداد می‌نماید. دیگر دوستان و فسادار سرلشکر زاهدی از قبیل آقایان میراشراقی، شمس قنات‌آبادی و عده‌ای دیگر نیز بدون اینکه در جریان حوادث پشت پرده پیام‌های امیدوار کننده‌ای دریافت می‌دارند.

در روز و موعود مقرر ستر «کرمیت روزولت» با سرهنگ‌های کودتاساز آمریکائی به تهران وارد می‌شوند. قبل از ورود آنان به تهران اعتبار کافی برای مخارج لازم نیز به تهران حواله می‌شود. ستر و ارن رئیس فعال و پر جنب و جوش «اصل چهار ثرومن» نیز که امکانات زیادی در اختیار داشته است تعلیمات کافی از واشنگتن برای ورود به صحنه کارزار دریافت می‌دارد تا با کارمندان و تابعین ایرانی و آمریکائی خود در جریان کودتا نقش حساس خویش را بازی نماید.

سرهنگ تیمور بختیار فرمانده تیپ کرمانشاه، سرتیپ مقروری فرمانده لشکر خوزستان و سرهنگ ضرغام رئیس ستاد لشکر اصفهان نیز بوسیله پیک‌های مخصوص دستور می‌گیرند که خود و نیروی نظامی تحت فرمانشان را جهت عزیمت فوری به تهران آماده نگاه دارند تا اگر در روز کودتا «ضربه اول» بر پیکر حکومت مصدق کارگر نیفتاد، آنان بتوانند وفاداران یتاج و تخت به تهران حرکت کرده و با «ضربه دوم» پایتخت را اشغال کرده و کار مصدق را بسازند.

۵- انگلیس و آمریکا روی مزاهدی توافق کرده بودند

«کرمیت روزولت» در شب ورود خود به تهران به حضور شاه می‌رود و پس از

ابلاغ سلام‌های خالصانه از جانب پرزیدنت آیزنهاور و چرچیل نخست‌وزیر انگلستان، جنرل فوستر دالس و ایدن وزرای خارجه آمریکا و انگلیس و آلن دالس رئیس سازمان سیا اظهار می‌دارد که: «شما ضمن مذاکره با ژنرال شوارتسکیف از اینکه دولتین آمریکا و انگلیس يك فرد نظامی «سرلشگر زاهدی» را برای جانشینی مصدق انتخاب نموده‌اند اظهار نگرانی فرموده و اظهار داشته بودید که اگر نظر این است که يك نظامی زمامدار امور شود چه کسی بهتر از خود من که فرمانده همه نظامیان ایران هستم و اظهار عقیده فرموده بودید که پس از مصدق بهتر است يك نفر غیر نظامی به نخست‌وزیری برگزیده شود. شاید نگرانی شما از این بابت بوده است که مبادا يك فرد نظامی بتدریج قدرت‌ها را قبضه کرده و کم‌کم معارضی برای شخص پادشاه شود همچنانکه پدر شما یعنی پادشاه سابق در مورد احمد شاه چنین شده. ایتجانب بنمایندگی از جانب دو دولت آمریکا و انگلیس مأموریت دارم بحضورتان عرضه دارم که هر دو دولت مذکور سلطنت شما را در همه حال و در هر صورت و وضعی ضامن بوده و بقا و حفظ مقام و موقعیت اعلیحضرت را مادام که با ما همکاری می‌نمایند من جمیع الجوات تضمین می‌تمایند و شخص شما نیایستی کوچکترین نگرانی از بابت انتخاب سرلشگر زاهدی که يك فرد نظامی است بخاطر راه دهند. همچنین این‌جانب مأموریت دارم به شما اطمینان دهم که حکومت زاهدی يك حکومت محلل و کوتاه مدت است و هدف اصلی هر دو دولت آمریکا و انگلیس سپردن همه قدرت‌ها در کف یا کفایت خودتان که رئیس قوه مجریه و بزرگ ارتشتاران فرمانده هستید می‌باشد. عجالتا کمک فرمائید خیال ما از جانب مصدق راحت شود و زاهدی هم کار نقت را یکسره نماید، پس از آن بموجب يك دعوت رسمی که بعمل خواهد آمد تشریف‌فرمای آمریکا خواهید شد و همه نظرات شما به بهترین وجه تامین خواهد گردید. سپس گرمیت روزولت اسامی سه سرهنگ کودتاساز آمریکائی را پشاه می‌دهد و اظهار می‌دارد که البته لازم است این سه نفر بحضورتان معرفی شوند ولی عجالتا این کار مصلحت نیست ولی پس‌از برکناری مصدق هر سه نفر بوسیله رئیس هیئت مستشاران نظامی آمریکا یا بوسیله سفیرکبیر آمریکا در ایران حضور مبارک معرفی خواهند گردید».

توضیحاتی در تاریخ فرمان عزل و ساعت ابلاغ فرمان

در اوایل مردادماه ۱۳۳۲ یعنی در همان ایامی که دکتر مصدق سرگرم رفتارندم درباردی مجلس بود، ناگهان ژنرال آیزنهاور رئیس‌جمهور جدید آمریکا نطقی دربارهی نفوذ کمونیست‌ها در آسیا ایراد و در آن اشاره‌ای به ایران نمود و چنین گفت:

«... دولت آمریکا برای جلوگیری از توسعه نفوذ کمونیزم در کشورهای آسیائی و از جمله ایران، اقدامات لازم بعمل خواهد آورد و هم‌اکنون تصمیماتی برای انجام اینکار اتخاذ شده است. دیر یا زود راه نفوذ کمونیزم را در آسیا در جایی باید مسدود

کرد و ما مصمم به اینکار هستیم. در آن زمان برخی معتقد بودند که این يك بلوف سیاسی است اما آنها که به خوی «ایرانه‌واره» که يك آمریکائی آلمانی‌الاصیل بود آشنائی داشتند می‌گفتند: وی هرگاه تصمیمی بگیرد قبلا آنرا افشاء می‌کند و سپس آنرا عملی می‌سازد.

روز ۲۲ مرداد ۱۳۳۲ دکتر محمد مصدق نتیجه‌ی رفتارندم در مورد انحلال مجلس را به اطلاع شاه می‌رساند که بیشتر شاه را نگران می‌سازد در آن لحظات بود که ماموران سیا شاه را به‌دور فرمان عزل مصدق و انتصاب زاهدی راهنمائی کردند. ماجرای صدور فرمان عزل و انتصاب مزبور را آقای مصطفی مقدم که (زاهدی) در خانهدی وی (در شمیران) مخفی بود، را چنین می‌دهد که به اختصار نقل می‌کنیم.

«روز ۲۲ قرار بود فرمان قبل از غروب آفتاب از رامسر بشیران برسد که ترسید در ساعت ۲۳ و ۴۷ دقیقه اتومبیل سرهنگ نصیری رسید که فرمان عزل مصدق و انتصاب زاهدی را به‌مراه داشت. که آندو را به او داده و بکاخ سعدآباد بازگشت ما آن فرمانها را در زیر فرش مخفی کردیم تا کشف نشود، تا روز ۲۴ مرداد زاهدی مشغول تهیه‌ی وسائل برای ابلاغ فرمان عزل مصدق بود و برای جلوگیری از حوادث احتمالی قرار شد که فرمان پس از نیمه‌شب ابلاغ شود، در این موقع اطلاع حاصل شد که ماموران فرمانداری نظامی بمحل اختفای زاهدی پی برده‌اند، در نتیجه وی فوراً بمحل دیگری تغییر مکان داد.

در ساعت ۲۱ آنروز ناگهان مرئوسگی باتمانقلیچ یا لباس ارتشی و مدالها بخانهدی من آمد، در حالیکه وی افسر بازنشسته بود و یا لباس سیویل حرکت می‌کرد، وی حکم ریاست ستاد خود را دریافت داشته بود، در ساعت ۲۰-۲۱ تلفنی بما خبر دادند که حرکت کنیم بدینطریق آنشب شام را در مخفیگاه زاهدی با وی خوردیم، عده‌ای قبل از ساعت ۲۳ بمحل‌های خود حرکت کردند و قرار شد من و باتمانقلیچ ساعت ۴۵-۱۱ بطرف ستاد ارتش برویم و ساعت ۲۴ زاهدی به ستاد بیاید.

در جلوی خانهدی دکتر مصدق مشاهده شد که سرهنگ ممتاز با قیافه‌ی خندانی قدم می‌زند و جنب و جوشی در اطراف آن خانه وجود دارد، باتمانقلیچ بمن گفت: مقدم، وضع خراب شده است مطمئنا آنها به امرار ما پی برده‌اند و بما خیانت شده است، بهتر است بازگشته و موضوع را به اطلاع زاهدی برسانیم.

در راه شمیران، موقمی ساعت ۴ و ۳ دقیقه بعد از نیمه شب بود، اتومبیلی دیدیم که از شمیران می‌آید، احتمال داریم که اتومبیل «زاهدی» است یا چراغ علامت دادیم، او ایستاد، اتفاقا اتومبیل زاهدی بود، ماجرا را بوی گفتیم، به سمت خیابان پهلوی بازگشتیم در حوالی خانهدی مصدق کامیونتهای ارتشی و جنب و جوش فراوانی دیدیم در این موقع تا ۵ صبح (که ساعت پایان یافتن حکومت نظامی بود) در اتومبیل ماندیم، بعدا براه افتاده و زاهدی گفت دیگر مصلحت نیست من بجای سابق خود بروم، من بمحل دیگری می‌روم و من هم بخانه رفتم و منتظر ماندم تا بیایند و مرا دستگیر کنند.

پس همانگونه که دکتر مصدق در دفاعیات خود بدان اشاره کرد، حکم عزل وی در ۲۲ مرداد صادر شده بود مدت ۳ روز (بعثت خاصی که بعداً فاش گردید) کجا بود و چرا همانروز بوی ابلاغ نشد، و چرا ساعت ابلاغ يك بعد از نیمه شب بود، که هر دوی این نکات در اعتراضات آقای مصطفی مقدم در بالا بدان جواب داده شده است.

شب ناشناسی بمن گفت که زیاد نگران نباشم، شب بعد همان ناشناس بمن گفت امیدواری زیادی وجود دارد، صبح روز ۲۸ مرداد ساعت ۱۰ صبح بمن گفت کار تقریباً تمام است منتظر خبر رادیو باش، ساعت ۱ بعد از ظهر رادیو خبر سقوط حکومت مصدق را داد.

(بخش شانزدهم)

لوازم غارت شده خانه دکتر مصدق

وصیتنامه دکتر مصدق و دیگر اسناد و مدارک خانوادگیش بغارت رفت

در غارت اثالثیه خانه دکتر مصدق و فرزندان او قریب يك ميليون و تيم تومان اموال و اثالثیه با وجه نقد از بين رفته است که هميشه از همه آنها مقدار زيادی اسناد و مدارک تاريخی خانواده وزير دفتر پدر دکتر مصدق و قریب چهار هزار جلد کتاب خطی تاريخی فارسی و السنه خارجی را يابستی بحساب آورد. علاوه بر اينها تمام قوانينی که دکتر مصدق در دوره اختياراتش تصویب نموده با ۲۷۰۰ پرونده يکلی از بين رفته است. دکتر مصدق از روز اول زمامداری دفتر نخست‌وزیری را از کاخ ابيض بخانه‌اش منتقل کرده بود در اين اواخر کارمندان نخست‌وزیری در خانه دکتر مشغول کار بودند. دکتر مصدق تمام لوازم کار دفتر مخصوصش را بجز اوراق و اسناد چاپی دولتی از جيب خودش تهیه کرده بود. از اثالثیه خانه دکتر مصدق دو قالیچه زربفت که ارزش آنها در حدود دویست و پنجاه هزار تومان بوده چهار پنجال ۱۸ قطعه فرش کرمان و کاشان که مساحت هيچيك آنها کمتر از ده متر نبوده، پنجاه دست رختخواب، ۲۰ عدد بادبزن دولتی و شخصی، يازده قطعه فرش راه‌رو، شش دست مبل، مقدار زيادی گلدان و اثالثیه نفیس قيمتی با تابلوهای قيمتی، گلدانها و ظروف نقره، ۵۰ عدد سندلی و ميز تحریر و پيشدستی، مقدار زيادی لباس زنانه و مردانه، اثالثیه طيخ و غذاخوری خانواده دویست سائله مصدق قریب پنجاه هزار تومان اشیاء خصوصی و جواهر و زینت‌آلات خانم ضیاءالسلطنه همسر دکتر مصدق همه از بين رفته است.



علاوه بر اثالثیه و اموال دکتر مصدق که بغارت رفته، نخست‌وزیر سابق دارای املاک و مستغلات زیر است: احمدآباد ملک شخصی دکتر مصدق است که طبق تخمین



عکس دیگری است از همان نتیجه سرهنگ کیمی آمریکائی همراه ژنرال نصیری هنگام مشاهده

گاو صندوقی که از منزل دکتر مصدق به نفرت رفت

کارشاسمان هشتصد هزار تومان ارزش دارد، این ملک گویا فعلا در گرو است و دکتر مصدق در مدت ۲۸ ماه زمامتاریش با گرو گذاشتن این ملک مخارج اداره دفتر مخصوص و محافظین و سربازان و همچنین مخارج مسافرت با آمریکا و لاهه و هدایائی که بخارجیها داده پرداخت کرده است، سابقا شایع بود احمدآباد نزد بانک ملی گسرو است ولی در خرداد ماه سال جاری دکتر مصدق شایعه مزبور را تکذیب کرد و گفت این ملک نزد یکی از دوستانم گرو است. علاوه بر احمدآباد خانه شخصی و مسکونی دکتر مصدق با قسمت اندرونی و بیرونی آن در خیابان کاخ را بایستی نامبرده، خانه ۱۰۹ در حدود پانصد هزار تومان ارزش دارد، علاوه بر این در خیابان شاه دکتر مصدق خانه بسیار بزرگی دارد که قبلا از شهریور ۱۳۳۰ محل سفارت ژاپن بود و بعداً ماهی دو هزار تومان در اجاره انجمن فرهنگی شوروی (وکس) درآمد و از یکسال قبل با ماهی ۴ هزار تومان باجازه اصل چهار ترومن درآمده است. علاوه بر اینها طبق بیلانی که دکتر مصدق در سال ۱۳۲۲ در جواب یکی از مدیران جراید انتشار داد پس از وضع قروضش

تا آن تاریخ صد هزار تومان وجه نقد داشته است دکتر مصدق در بانک حساب داشته که اخیراً بر طبق نامه‌ای که او به بانک نوشته هیچ‌یک از چک‌هایی که پس از ۲۸ مرداد به بانک بیاورند قابل پرداخت نیست زیرا در غارت خانه دکتر مصدق دسته چک‌هایش از بین رفته است خانه ۹-۱ دکتر مصدق در مقابل حریق و خراب شدن در شرکت‌سهامی بیمه ایران بمبلغ یکصد هزار تومان بیمه است که همه ماهه حق بیمه آن پرداخت می‌گردد. دکتر مصدق در مدت ۲۸ ماه زمامداری‌اش ۱۲ قطعه فرش باین شرح به‌خارجیها داده است: به هریمن فرستاده مخصوص آیزنهاور یک قطعه فرش، به همراهان هریمن ۳ قطعه قالیچه، به استوکس یک قالیچه، گوت مشاور مالی یک قالی به دکتر شاخت یک قالی به پرونسور رولن یک قالی به جونز و همراهانش چهار قطعه قالی و قالیچه، به دکتر گرییدی یک قالیچه علاوه بر اینها تعداد زیادی قوطی سیگار نقره قاب عکس خاتم برای خارجی‌هایی که بایران آمده‌اند همچنین مقدار زیادی هدیه به ۶۰ مخیر آمریکائی که پتهران آمدند داده است.

دکتر مصدق وصیت‌نامه‌ای در گاو صندوق مجلس شورایملی دارد که هیچکس از مفاد آن بااطلاع نیست، در دوره ۱۶ که دکتر مصدق نماینده مجلس شورایملی بود وصیت‌نامه‌ای نوشته پس از آنکه آنرا در مجلس علنی لاک و مهر کرد به سردار قاضی حکمت رئیس مجلس داد این وصیت‌نامه در گاو صندوق مجلس ضبط است و طبق وصیت دکتر مصدق فقط پس از مرگ او باز خواهد شد راجع به خانواده دکتر مصدق حسین مکی نماینده مجلس در مجله دنیا چنین می‌نویسد: دکتر مصدق در سال ۱۳۱۷ قمری زمانیکه ۲۲ ساله بود با خانم ضیاءالسلطنه دختر مرحوم حاج میرزا زین‌العابدین امام جمعه تهران ازدواج کرد، مرحوم امام جمعه از دختر ناصرالدین شاه یک پسر داشت که آقای ظهیرالاسلام می‌باشند و یک دختر که خانم ضیاءالسلطنه عیال دکتر مصدق است. پسرهای دیگر مرحوم امام جمعه تهران مرحوم سید ابوالقاسم و میر سید محمد که دکتر سید حسین امامی امام‌جمعه فعلی تهران برادرزاده خانم دکتر مصدق هستند مرحوم وزیر دفتر پدر دکتر مصدق فقط یک پسر و یک دختر از خانم نجم‌السلطنه داشت که عیال مرحوم نصرت‌الدوله فیروز مادر مظفر قیروز خواهر دکتر مصدق بوده است. مرحوم وزیر دفتر و خانم نجم‌السلطنه چند بار زن و شوهر اختیار کردند چنانچه خانم نجم‌السلطنه پس از فوت مرحوم وزیر دفتر با وکیل‌الملک تبریزی (پدر حشمت‌الدوله والاتباع) ازدواج کرد و از این دو پسر بدنیا آمد که ابوالحسن دیبا صاحب‌فعلی سهامتخانه پارك هتل می‌باشد. دیبا برادر ناپدری دکتر مصدق بوده و والاتباع برادر ناپدری و نامادری دکتر مصدق محسوب می‌شود. دکتر متین دفتری و برادرانش هم با دکتر مصدق خویشاوندی دارند یعنی مرحوم میرزا حسین پدر بزرگ دفتریها برادر زن دکتر مصدق است و بدین ترتیب دکتر متین دفتری و سرشیپ دفتری و دکتر دفتری از

پدر برادرزاده دکتر مصدق می‌شوند و با برادران بیات نیز نسبتی دارند که از خانم نجم‌السلطنه سرچشمه می‌گیرد زمانی که مادر دکتر مصدق عیال وکیل‌الملک تبریزی بود دختری از او بدنیا آمد که همان خانم شوکت‌الدوله مادر برادران بیات می‌باشد و بدین ترتیب بیاتها خواهرزاده ناپدری دکتر مصدق محسوب می‌شوند.

دکتر محمد مصدق از خانم ضیاءالسلطنه دو پسر ینام مهندس احمد و دکتر غلامحسین دارد که اولی سالها مدیر کل راه و نگاه راه آهن و معاون وزارت راه بود و دومی جراح و طبیب معروفی است. دخترهای دکتر محمد مصدق اولی خانم ضیاء اشرف عیال آقای عزت‌اله بیات دومی همسر دکتر متین دفتری سومی دوشیزه خدیجه است

از روز ۲۸ مرداد بوسیله مأمورین کلاتقریهای تهران مقدار زیادی از اموال و اثاثیه غارت شده خانه دکتر مصدق و سایر خانه‌های مجاور و موسساتی که غارت شده بود جمع‌آوری شده و ضمن صورتجلسه تحویل (مخزن شهربانی) شده فعلا در مخزن شهربانی در يك راهرو بطول ۲۵ متر و راهرو کوچک دیگری این اشیاء و اثاثیه جمع‌آوری شده است که مهمترین آن عبارت از: انواع و اقسام درهای چوبی دو حمام چینی و ورسو، يك یخچال نورژ چهار رادیو برقی و يك رادیو برقی و باطری مارک زیت سیاه‌رنگ، سه عدد چرخ خیاطی يك چرخ خیاطی سبز رنگ برقی ۱۲ جفت قالی و قالیچه، يك صندوق پر از اسناد مهر و موم شده، چند تختخواب شش صندلی تابستانی چوبی قرمز رنگ، چادر آفتابی با سبدهای سبز رنگ، مقداری نقره از قبیل شمعدان، چایخوری و غیره، چند ماشین تحریر، سه تلفن، چهار جامه‌دان لباس کمد و جا لباسی شکسته و سالم، مقداری اثاثیه کوچک قابل حمل با پرده‌های کرکره‌ای، ترمه، مقداری لوازم برق، بخاری نفتی و برقی، لوازم طبخ، مقداری لباس، چند چراغ برق و دو شمعدان نقره - بطوریکه مأمورین پلیس اظهار می‌داشتند تاکنون بیش از ۵۰۰ قطعه اثاثیه جمع‌آوری شده است که بتدریج تسلیم صاحبان آن خواهد شد.

از جمله اثاثیه‌ای که بغارت رفته است اثاثیه منزل و چلوکبابی شمشیری چلوکبابی است که از تمام اثاثیه او که بغارت رفته فقط يك قطعه فرش بدست آمده و بقیه اثاثیه خانه و چلوکبابی او که جمعا ۱۰۰ هزار تومان می‌شده بکلی از بین رفته است.

نقل از مجله روشنفکر (خرداد ۱۳۳۲)

از خاطرات دکتر شایگان

روز ۲۸ مرداد در خانه دکتر مصدق چه گذشت؟

از مقارن ظهر ۲۸ مرداد که تنگناها در شهر شروع شد در منزل آقای دکتر مصدق جمع شدیم و درباره اوضاع کشور بحث می‌کردیم تا وقتی که شروع به شلیک

توپ و تفنگک بطرف منزل آقای دکتر شد و چون دیدیم که هر آن وضع وخیم تر می‌شود از آقای دکتر مصدق تقاضا کردیم که منزل را تخلیه نموده و به یکی از منازل مجاور برویم ولی ایشان موافقت نکردند و گفتند من میمانم تا کشته شوم.

بالاخره دیدیم که تیرها از پنجره پدخال اطاق می‌آید و ممکن است به ایشان که کنار پنجره قرار دارند صدمه‌ای بزند، زیرا از چند دقیقه قبل آجرهای دیوار جنوبی اطاق دفتر کار آقای دکتر تکه تکه شده و می‌ریخت و بیم آن می‌رفت خود دیوار فرو ریزد.

در آن موقع دیدیم که صلاح نیست بمانیم ولی چون باز یا رفتن موافقت نکردند ایشان را از مقابل پنجره یکناار اطاق بردیم تا مورد اصابت گلوله قرار نگیرند در اینوقت باصرار رفقا که در آنجا حضور داشتند قرار شد برویم بزمین تا از صدمات احتمالی مصون باشیم، همه موافقت کردند و حرکت کردیم و رفتیم پائین ولی بعد از لحظه‌ای توقف در زیرزمین بحشی پیش آمد که طبق آن صلاح دانستیم از خانه خارج شویم و بهر نحوی بود آقای دکتر مصدق را قانع کردیم که در خدمتشان برویم بخانه مجاور و به آن نحویکه می‌دانید از خانه خارج شدیم و در منزل چهارم که گویا متعلق بیکی از تجار بود رفتیم.

سرایدار ابتدا ضمانت کرد ولی بعد گفت:

من باید بروم و از اربابم کسب تکلیف کنم، ما موافقت کردیم و او رفت بوسیله تلفن یا اربابش که قبلا خانه را تخلیه کرده بود تماس گرفت و چون مشارالیه موافقت کرده بود لذا با اجازه سرایدار تا صبح در آنجا ماندیم و با اکثر دوستان در زیرزمینی که جهت ما تخصیص دادند بدون صرف غذا تا صبح گذرانیدیم.

البته شب بسیار بدی بود چون همه گرمه بودند و هیچ چیز در آنجا برای خوردن نبود مگر چند قطعه نان خشک که عده‌ای مختصری خوردند و اغلب از دوستان بعلت خستگی زیاد روی گلیمی که روی زمین پهن شده بود دراز کشیده و خوابیدند در حالی که هنوز صدای گلوله بگوش می‌رسید. بالاخره صبح شد بعد از مختصر مذاکره عده‌ای رفتند و بنده و آقای دکتر صدیقی و آقای مهندس معظمی در خدمت آقای دکتر مصدق ماندیم و مقارن ساعت ۵ صبح که خیابان علوت بود بمنزل مادر آقای مهندس معظمی که در همان نزدیکی است رفتیم و در آنجا بحث بود که چه باید کرد آقای دکتر مصدق عقیده داشتند فوراً خود را معرفی کنیم و برای اجرای این نظر با آقای مهندس شریف امامی تماس تلفنی حاصل شد و قرار شد ساعت ۷ بعد از ظهر ایشان تلفنی تماس گرفته و اگر احتیاج شد بملاقات ما بیایند.

ولی لحظه‌ای بعد آقای دکتر مصدق گفتند:

نباید تا ۷ بعد از ظهر منتظر بمانیم باید هرچه زودتر خود را معرفی کنیم و بالاخره تصمیم گرفتیم که شهربانی تلفن کنیم یکی از رفقا همین کار را کرد و به شهربانی خبر داد که سریم خود را معرفی کنیم و آدرس هم داد.

ولی در همین گیرودار چند نفر از مأمورین انتظامی که برای بازدید خانه‌های آن حدود آمده بودند وارد منزل شدند، ابتدا کلیه اطاقهای طبقه اول را بازدید نمودند و در بازدید طبقه دوم همین‌که وارد اطاق مسکونی ما شدند یکمرتبه چشمتان به آقای دکتر مصدق افتاد و بدون این‌که اظهار بکنند جریان را یشریانی اطلاع دادند، و آقای دکتر مصدق نیز اظهار داشتند ما آماده برای معرفی خود بمقامات انتظامی باشیم بشرطی شما زودتر وسائل حرکت ما را فراهم کنید.

در همین اثنا يك اتوموبیل کرایه‌ای در مقابل منزل ایستاد و عده‌ای که آنها را نمی‌شناختیم وارد خانه شدند و چون خود ما هم برای رفتن آماده بودیم و ما را یکس به فرمانداری نظامی جریان را به آقای سپهد زاهدی اطلاع داد بوسیله چند کامیون سرباز مسلح ما را بیاشگاه افسران بردند و به مجرد ورود بیاشگاه در برابر پله‌های ورودی سائلن باشگاه آقای زاهدی با ما روبرو شد و با آقای دکتر مصدق دست داد و سپس ما را در آنجا محبوس کردند.

چند ساعت بعد یعنی نیمه‌شب همانروز بنده و آقای دکتر صدیقی را یشریانی بردند ولی صبح زود آقای دکتر مصدق که از این جریان اطلاع یافتند به آقای زاهدی پیغام دادند که یا همکاران مرا به باشگاه افسران منتقل کنید یا از این ساعت اعتصاب غذا خواهم کرد. برآثر این تذکر صبح روز بعد دوباره آقای دکتر صدیقی و بنده را به باشگاه افسران منتقل کردند و بعد از ۲۴ ساعت که از اعتصاب غذای آقای دکتر مصدق گذشته بود صبحانه را در خدمت ایشان خوردیم.

پایین ترتیب چند روزی در باشگاه افسران بسر بردیم تا اینکه دوباره نیمه‌شبی خبر دادند که آماده حرکت باشیم و چند لحظه بعد هر سه نفر ما را که بنده و آقای دکتر صدیقی و آقای مهتدس معظمی بودیم سوار جیب نموده و بمقصدی که در آن موقع برای ما نامعلوم بود حرکت دادند فاصله بین باشگاه افسران و مقصد نامعلوم را در حالیکه هر يك بتنهائی در يك جیب قرار داشتیم پیمودیم. بکریب ساعت بعد ما را تحویل افسر کشیک سلطنت‌آباد دادند در سلطنت‌آباد برای آن که بازپرسی شروع شده بود و بازپرس می‌خواست از حالات یکدیگر بی‌خبر باشیم لذا هرکدام از ما را در يك اطاق مجرد زندانی نمودند تا اینکه چند هفته بعد بلشکر زدهی منتقل شدیم. در سراسر این مدت هیچکدام از ما دیگر خدمت آقای دکتر مصدق نرسیدیم و نمی‌دانستیم که ایشان در کجا بسر می‌برند تا اینکه یکروز خبر دادند که مرا برای حضور در دادگاه بعنوان گواه خواسته‌اند باید بروم. وقتی که وارد دادگاه شدم بعد از چند ماه برای اولین بار آقای دکتر مصدق را دیدم و از این دیدار خوشحال شدم زیرا بهیچوجه اطلاعی از حالات ایشان نداشتم.

۲۸ مرده‌روایت دو تن از یاران دکتر مصدق

«حسن نژیده رئیس کانون ولای دادگستری سابق، بعنوان یکی از عاشقان راه

مصدق خاطراتی از روزهای آخر مرداد ۱۳۲۲ به نقل از محمود نریمان، نماینده مجلس شورای ملی از سوی جبهه ملی چنین گفت:

در سال ۱۳۳۵ یا ۳۶ بود که يك روز به قصد دیدن شادروان نریمان به خانه‌اش رفتم. شتیده بودم در سلسبیل زندگی می‌کند بسیار تبسم بسیار خسانه او را یافتم. متاسفانه در خانه نبود. در یازگشت توی کوچه به نریمان برخوردیم از خرید برمی‌گشت دو عدد بادبجان و يك عدد نان سفید خریده بود. ظاهراً خجالت کشید و گفت از شما چه پنهان تدارک شام خود را دیده‌ام بادبجان سرخ کرده یا نان سفید. مرا بخانه خود برد دو اطاق محقر در طبقه دوم يك ساختمان بسیار کوچک منزل او بود و در طبقه اول عده زیادی زن و بچه زندگی می‌کردند. مبلتان اطاق نریمان چیزی غیر از يك تختخواب آهنی ساده و يك میز و چند صندلی آهنی و فرش شیبه به زیلو بیشتر نبود از دیدن نریمان در چنان وضعی اشک بر دیدگانم نشست. مرد آزاده بزرگ پس از سالها وزارت و خدمت در کمال قناعت با آنچه‌ان زندگی ساخته بود، سربلند و سرافراز بگفتگو نشستیم از خاطراتش راجع به ۲۵ تا ۲۸ مرداد پرسیدم نریمان گفت: روز ۲۵ مرداد هیئت دولت تشکیل شد من پیشنهاد کردم نصیری و افسران دیگری که بازداشت شده بودند، بجرم قیام بر علیه مصالح ملی و نهضت ملی ایران فوراً در يك دادگاه صحرائی محاکمه و اعدام شوند. این پیشنهاد متاسفانه به تصویب نرسید که شاید می‌توانست مسیر تاریخ را عوض کند و اما روز ۲۸ مرداد هیئت دولت در اطاق کار و استراحت دکتر مصدق منعقد گردید. صدای تیراندازی از خیابان کاخ بگوش می‌رسید ناگهان چند گلوله شیشه‌های اطاق را شکست و بدیوار و نزدیک سقف اصابت نمود. دکتر مصدق روی تختخواب نشسته بود، خونسرد و آرام به همکارانش پیشنهاد می‌نمود جای خود را عوض کنند بطوریکه در تیررس قرار نگیرند. به ایشان گفتم بهتر است از اینجا هرچه زودتر خارج شویم. جواب داد همه‌ی شما بروید ولی من میمانم و در این اطاق در راه نهضت ملی ایران کشته می‌شوم همانطور که به ملت ایران وعده داده‌ام. ما گفتیم سزاوار نیست بدست دشمن کشته شویم و من پیشنهاد می‌کنم دستجمعی خودکشی کنیم! هفت تیر خود را درآوردیم و بسنطور اعلام آمادگی برای انتحار روی میز گذاشتم. مصدق گفت: من هرگز راضی نمی‌شوم شماها بدست خودتان یا دشمن از بین بروید مرا بحال خود بگذارید و از اینجا خارج شوید. گفتیم ما نمی‌رویم و در کنار شما می‌مانیم و کشته می‌شویم. دکتر مصدق ناراحت شد و چون زیر بار نمی‌رفت که از آن محل خارج شود و روی پیشنهادش برای رفتن ما و ماندن خود پافشاری می‌نمود به این سبب تصمیم گرفتیم دکتر مصدق را اجباراً از آن محل خارج کنیم و به این تصمیم عمل کردیم. دستجمعی دکتر مصدق را پخل کردیم بحیاط خلوت بردیم و با وجود مقاومت‌هایی که داشت با اتفاق او را بوسیله نردبانی بخانه همسایه انتقال دادیم که اتفاقاً کسی در آنجا اقامت نداشت و ظاهراً بمسافرت تاپستانی رفته بودند و شب را در آن خانه در زیرزمینی ماندیم و سحرگاه از آنجا بخانه مادر

خانم دکتر معظمی رفتیم باین ترتیب مصدق را از مرگ بدست دشمن نجات دادیم. مرحوم نریمان ضمن بیان این خاطره چندین بار متأثر شد و اضافه نموده که خوشبختانه توانسته‌ایم بهر حال مخفی و علنی بمبارزه خود ادامه دهیم و یقین داریم که روزی ملت پیروز خواهد شد. این بود خاطره‌ای از مرحوم نریمان که اگر اشتباه نکنم دکتر شایگان یا یکی دیگر از همکاران شادروان دکتر مصدق آن را تأیید می‌کردند. چون در همان تاریخ یکی از دوستان دکتر مصدق خواسته بود نریمان را بقبول مدیریت عامل یک شرکت تجارتي دعوت کند موضوع را با او در میان گذاشتم پرسید، صاحبان سهام شرکت چه کسانی هستند جواب دادم اکثریت صاحبان سهام ایرانی و بعضی از یاران دکتر مصدق هستند و بکار عام‌المنفعه‌ای در این شرکت اشتغال دارند و ۱۰٪ سهام متعلق به یک شرکت تجارتي امریکائی که در ساختن محصولات شرکت همکاری می‌کند. نریمان گفت از قبول همکاری معذورم زیرا ۱۰٪ سهام متعلق به امریکائیه‌ها است، امریکائیه‌ها با ما بد کردند، علیه دکتر مصدق کودتا کردند و با اینکه صاحب یک شرکت تجارتي و خد امریکائی در آن حساب دولت آمریکا جداست معذالك برای من ناگوار است در شرکتی باشم که قسمتی از سرمایه آن متعلق به چند امریکائی است اگرچه فقط بیک صنعت و تجارت اشتغال دارند. شاید سهمی در سیاست هرگز نداشتند ولی هنوز کودتای ۲۸ مرداد که توسط هتدرسن و دیگر امریکائی‌ها پی‌ریزی شد برای من دردناک است. بیان نریمان نشانه کمال وطن‌پرستی و علو طبع و بی‌نیازی او بود آنهم در شرایطی که در چنان اطلاق و با چنان شامی که گفته شد روزهای آخر عمر خود را در کمال سربلندی و مباحثات ملی می‌کرد و نمی‌خواست پرتسبی‌های خود را نادیده انگارد و بدریافت حقوق کلاتی از شرکت تجارتي تسلیم شود و احياناً همگی برخلاف معتقدات خود انجام دهد. در این فرصت باید همه پروان پاک او و یارانش که در کنارمان نیستند درود بفرستیم و از خدا بخواهیم که خاطرات غرورآفرین مردانی چون دکتر مصدق - نریمان - دکتر معظمی و امثال آنان سرمشقی در ایران‌پرستی و حفظ مصالح و منافع باشد.

مصاحبه‌ی دیگری بنقل از يك وزير کابینه دکتر مصدق

یکی از وزیران کابینه‌ی دکتر مصدق درباره‌ی وقایع ۲۸ مرداد که منجر به آتش زدن خانه‌ی مصدق انجامید چنین اظهار داشت:

غروب ۲۸ مرداد که اویاش و درباریان بخانه دکتر محمد مصدق هجوم می‌آوردند دکتر صدیقی به اصرار پیشوا را از اطاق خانه‌اش راهنمایی می‌کند که از محل خانه ملت که طعمه حریق شده بود بگریزند و هنگامی که دکتر صدیقی و چند نفر دیگر بوسیله نردبان از خانه ۱۰۹ مقرر نخست‌وزیری خارج شدند و از پشت بام به چند خانه دورتر رفتند. در غروب خون‌آلود آن روز تنگین، در لحظاتی که شعله‌های آتش از خانه مصدق سر بر آسمان کشیده شده بود، دکتر صدیقی خطاب به پیشوا می‌گوید:

– خیلی متأسفم که خانه آزاده‌ای را جمعی اوباش به آتش کشیدند دکتر مصدق در حالیکه دست بر شانه دکتر صدیقی وزیر کشور خود نهاده بود به آرامی پاسخ می‌دهد:
– آنها خانه مرا آتش زدند، آنها ایران را آتش زدند به آتش زدن خانه من هرگز فکر نکتید به آتش زدن ایران بیندیشید و تنها غصه‌ام این است که تمردانم همسر پیرم امشب در کجا خفته است و آیا سجادهای برای نماز گذاردن دارد یا نه؟
مصدق با آرای این جمله‌ها خاموش شد و ساعتها در همان پشت بام ایستاد و در پهنای روز خونین و ننگین ۲۸ مرداد به شعله‌های سریفلك کشیده آتش آنقدر نظاره کرد تا خاموش شد.

(بخش هفدهم)

نقل از کتاب: (کرومیت روزولت) جاسوس (سیا)

توطئه و تحریکات اجانب در کودتای ۲۸ مرداد

فضاوت‌های ژست و نادرست (محمدرضا) و کینه‌توزی‌های (اشرفی) علیه دکتر مصدق و یارانش

(محمدرضا پهلوی) برقراری سلطنتش پس از مرداد ۲۲ را مدیون سازمان (سیا) می‌داند.

(شاه) پس از درک تصمیمات لندن و واشنگتن به این جاسوس‌ها گفت: مصدق سه سال زندانی خواهد شد و دکتر فاطمی پس از دستگیری اعدام می‌گردد

ماجرای ملاقات «کرومیت روزولت» و شاه یکروز پس از بازگشت از روم، دامستان شوم‌آوری است. در این دیدار کارگردان کودتا، از جاتپ دولت آمریکا و انگلستان از همکاری و همگامی شاه ایران در اجرای عملیات کودتا، قدردانی می‌کند و دربارهٔ سرنوشت نخست‌وزیر اسیر و یاران او به تحوی امرانه نظر شاه را چوپا می‌شود که به نقل از کتاب وی زیر نام «ضد کودتا» در صفحات ۲۰۰-۲۰۱ ملاحظه می‌شود. بدین شرح:

... بار دیگر، در نیمه‌شب ۲۲ اوت (اول شهریور ۱۳۳۲) رهسپار کاخ سلطنتی شدم ولی این بار با اتومبیل رسمی سفارت و ادای احترامات نظامی بوسیله افراد گارد سلطنتی، که در دیدارهای شبانه پیشین مرا ندیده بودند و نمی‌شناختند، به دیدار شاه رفتم، راننده در پای پلکان یکی از کاخها توقف کرد، یکی از درباریان فراق پوشیده

با تعظیم کوتاهی به استقبال آمد و مرا به طبقه دوم ساختمان راهتاشی کرد. شاه در تالار پذیرائی که قبلاً آنرا ندیده بودم، در انتظارم بود. میز کار او در سمت غربی تالار قرار داشت، مقابل آن در میل راحتی و یک کاناپه بود. هنگامی که یا یکدیگر دست می‌دادیم و خوشامد می‌گفتم، یکی از مستخدمین قرائت پوشیده با گیلاسهای کوچک ودکا و ظرفی خاویاز وارد شد، یا اشاره شاه تشستم، ولسی یا لحن جدی و رسمی شروع بصحبت کرد و گفت:

«من تاج و تخت را مدیون خداوند ملتّم، آرتشم و شخص شما هستم!...» آنگاه به نشانه‌ی سلامتی من گیلاس خود را برداشت، من نیز گیلاس را به نشانه سلامتی او برداشتم و همزمان نوشیدیم، سپس شاه تبسم کنان گفت:

— به‌گمانم دیدارمان، در اینجا، بهتر و راحت‌تر از درون اتومبیل ناشناس و در خیابان خارج از ساختمان است.

من با لبخند پاسخ‌دادم: آری اهل‌حضرت. اینجا بهتر است.

شاه گفت: نخست‌وزیر جدید که از دوستان بسیار خوب شماست، به‌زودی اینجا خواهد آمد، آیا مطلبی دارید که قبل از آمدن او مطرح کنیم؟!

من با تأمل گفتم: آری میل دارم بدانم در مورد «مصدق» و «ریاحی» و دیگران که علیه شما توطئه کرده‌اند چه فکری کرده‌اید و درباره آنها چه خواهید کرد؟

شاه با لحن قاطعی گفت: من در این مورد زیاد فکر کرده‌ام، بطوری که می‌دانید «مصدق» قبل از بازگشت من تسلیم شده است. او محاکمه خواهد شد و اگر دارگاه از پیشنهاد من پیروی کند، در این موقع لبنان شاه می‌فرزید، به سه سال زندان، در همان دهکده خودش محکوم خواهد گشت، پس از آن در همانجا آزاد خواهد بود، ولی اجازه خروج از دهکده را ندارد. «ریاحی» به سه سال زندان محکوم می‌شود... پس از آن آزاد است، هر کاری می‌خواهد بکند، البته نه کارهایی که جنبه مخالفت داشته باشد، آنگاه شاه با لبخندی افزود: چند تن دیگر نیز تنبیهات مشابهی خواهند داشت ولی یک استثنائی وجود دارد و آن «حسین قاطمی» است. او هنوز دستگیر نشده، ولی بزودی او را پیدا خواهند کرد، قاطمی بیش از همه تاسزاگوشی کرده است، هم او بود که توده‌ای‌ها را واداشت مجسمه‌های من و پدرم را سرنگون و خرد کنند، وقتی او دستگیر گردید اعدام خواهد شد!

در این موقع مستخدم درباری آمد و بعرض رسانید که نخست‌وزیر حاضر است. «فضل‌الله زاهدی» وارد شد به شاه تعظیم کرد و با لبخندی دوستانه یا من دست داد، من با لحن رسمی خطاب به شاه گفتم: آیا می‌توانم در حضور شما و نخست‌وزیرتان مطلبی را که چهارشنبه شب به ایشان و اعضای کابینه جدید گفتم تکرار کنم؟ شاه با اشاره سر پاسخ مثبت داد، آنگاه من چنین گفتم:

«آنچه در آن شب گفتم و اکنون نیز تکرار می‌کنم این مطلب است که ایران

بسیارچوبه، به من، به ما، به آمریکائی‌ها و انگلیسی‌ها که مرا به اینجا فرستاده‌اند، مدیون نیست، ما قدردانی مختصر شما را بعنوان سپاسگزاری می‌پذیریم، ولی نه بصورت اینکه مدیونان هستید و تعهدی نسبت به ما دارید، آنچه ما انجام داده‌ایم، در جهت منافع کلی و مشترکمان بود و نتیجه آن بهترین پاداش ماست.»

زاهدی دوباره لیخنه زد، شاه با لحن جدی گفت:

ما منظور شما را درک می‌کنیم، ما سپاسگزار شما هستیم و همیشه خواهیم بود. نقل از کتاب «چشم‌های ملی شدن صنعت نفت ایران» نوشته‌ی سرهنگ غلامرضا نجابتی (صفحه‌ها ۴۴۲ - ۴۴۴ - ۴۴۵)

عملت‌بر کناری سپهبد زاهدی از مقام نخست‌وزیری صورت کمک‌های ۱۷۰ میلیون دلاری بلاموض بود که برای سقوط دولت مرحوم مصدق به سپهبد زاهدی پرداخت کرده بودند و از اصل چهار برای شاه برده بودند، در صورتیکه زاهدی دریافت ۵ میلیون دلار کمک را به شاه اطلاع داده بود، و حتی شاه او را احضار و با عصبانیت از او در این باره توضیح می‌خواهد. زاهدی با صراحت اظهار می‌دارد: قسربان ۱۶۵ میلیون دلار کمک را به شاه اطلاع داده بود، و حتی شاه او را احضار و با عصبانیت از او در می‌شود و دستور می‌دهد برود استعفا بدهد، چون در وجود آوردن ماجرای ۲۸ مرداد اشرف پهلوی نقش عمده‌ای داشت و احتمال می‌رود از این مبلغ سهمی هم به اشرف پرداخت کرده بود.

(نقل از صفحه ۹۰ - زندگی سیاسی رزم‌آرا) چاپ انتشار پامارگاد سال ۱۳۶۴

تلگراف رمز و سندی محرمانه از سفیر انگلیس در تهران به لندن، درباره‌ی تصمیم گیری علیه دکتر مصدق و دکتر فاطمی

حکم اعدام دکتر فاطمی را (لندن) صادر کرد و شاه برده‌وار آنرا بمورد اجرا درآورد

یکی از گویاترین اسناد سیاسی درباره‌ی وقایع ۲۸ مرداد که از سوی یکی از مقامات «اینتلیجنت سرویس» سفارت انگلیس در بیروت (بخاطر آنکه سفارت بریتانیا در تهران بنا به دستور وزیر خارجه دکتر فاطمی تعطیل شده بود و معنی کارمندان سیاسی و اداری آن سفارت در تهران به بیروت انتقال یافتند و در آنجا به فعالیت سیاسی خود شدیداً اشتغال داشتند) سندی است بنام (افسار و ۳۷۱/۴۵۸۴-۱) که از طرف (سام) سفارت بریتانیا در بیروت به وزارت امور خارجه بریتانیا در تاریخ سی‌ام سپتامبر ۱۹۵۳ (هشتم مهر ماه ۱۳۳۰) مخاپره شده است و درباره‌ی مرنوشت: دکتر محمد مصدق و دکتر حسین فاطمی به لندن ارائه طریق شده بود که از طرف شاه به همین نحو، (محققاً به دستور لندن) انجام شد، اینک متن تلگراف بنظر شما می‌رسد:

متن شرافت‌نیز العیس در ایران که در سبوت در باره‌ی مهارت
 دکتر مصدق و دکتر فاطمی به لندن باز کرده است که در ۱۳۵۰
 مورد اجرا در آمد.

Reference:		1		2		3		4		5		6		7	
EG 371/104554															
COPYRIGHT - NOT TO BE REPRODUCED WITHOUT PERMISSION															

As far as I can see from the papers things do not seem to be going too badly, although I have no inside information. You presumably have and I hope you are feeling fairly cheerful about things. Musaddiq must present a problem - I should think banishment is the best answer, as he was not killed in hot blood. A cold blooded execution, apart from being inhuman, might be unwise in Mosay's case, although it might be the best answer for Fattai if he is ever caught. As long as these boys are alive and in Persia there is always the danger of a counter-coup. Toughness is necessary.

تا آنجا که از مطالب روزنامه‌ها دستگیرم شده، ظاهراً اوضاع آتقدرها هم بد پیش نمی‌رود، گو اینکه اطلاعات محرمانه‌ای ندارم، احتمالاً شما از جریان‌ات نسبتاً راضی هستید (!) که! میدوارم اینطور باشد. «مصدق» قاعدتاً مشکلی است، من فکر می‌کنم، تبعید بهترین راه حل باشد، چرا که او در حمام خون (کودتا) کشته نشد (!)، اعدام بیرحمانه، صرفنظر از غیر انسانی بودن ممکن است در مورد «مصدق» عاقلانه نباشد، منتهمی شاید برای «فاطمی» بهترین راه حل باشد، البته اگر او دستگیر شود، تا زمانی که این افراد زنده و در ایران هستند، همیشه خطر يك ضد کودتا هست. شدت عمل ضروری است.

بطوریکه تاریخ نشان داد شاه در اجرائی همین دستور لندن، دکتر مصدق را به زندان و دکتر فاطمی را به اعدام محکوم ساخت.

نگاهی به کتاب «پاسخ به تاریخ» نوشته‌ی «محمد رضا پهلوی» درباره‌ی دکتر مصدق و دکتر فاطمی

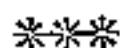
«محمد رضا پهلوی» در سالهای آخر عمر، بمنتظور دفاع و پراخت از فساد و خیانت‌های خویش و اعمال ضد ملی در دوران سلطنت کتابی زیر نام (پاسخ به تاریخ

۱- نقل از کتاب (سی. ام وودهاوس) جاسوس مشهور انگلیسی که در تهیه کودتای ۲۸ مرداد با مقامات «سیاه آمریکا همکاری داشته است و اخیراً آنها در کتابی زیر عنوان Something Ventured منتشر ساخت، که از طرف «سازمان نشر نو» پزیران فارسی زیر عنوان «عملیات چکمه» انتشار یافته است.

(Answer to History) در خارج از کشور بزیان انگلیسی نوشت و منتشر ساخت. در صفحه ۹۱ این کتاب درباره دکتر مصدق رهبر نهضت ملی ایران و دکتر سید حسین فاطمی همکار قداکار وی، وزیر امور خارجه کابینه‌اش که پس از ملی ساختن صنعت نفت ایران، بخاطر دخالت‌های سیاسی و جاسوسی ایادی و عوامل انگلیس دست به بستن سفارت انگلیس و کنسولگریها و مراکز فرهنگی آنکشور و اخراج آنها زدند. و محمد رضا پس از کودتای ۲۸ مرداد که بدست عوامل «سیاه» کرومیت روزولت و چند نفر دیگر و عوامل و جاسوسان «اینتلیجنت سرویس» انگلیس علیه منافع ملی و نهضت ملی ایران صورت گرفت و بمدت ۲۵ سال سلطنت مطلقه داشت و نفت ملت ما را بنرخ بسیار ارزان و بخلاف قانون ملی شدن صنعت نفت در اختیار شرکت‌های نفتی انگلیسی و آمریکائی قرار داد، وی پس از فرار از کشور خود در این کتاب جهت دفاع از اعمال ضد ملی و ضد انسانی خود در مورد دکتر مصدق و دکتر فاطمی چنین قضاوت داشته است:

«... در مورد دکتر فاطمی می‌دانستم که محکوم به خیانت شده است، البته محکوم به اعدام خواهد شد، لذا به دادگاه دستور دادم که اعمال او علیه مرا به حساب نیارود... (خلاف این ادعا درد فاطمی و اتهامات دادستان ارتش دیده می‌شود) «مصدق» بعد از سه سال زندان آزاد شد و در ملک خود در احمدآباد واقع در هرب تهران محکف گردید، وی در سال ۱۹۶۷ درگذشت.

از اعدام «حسین فاطمی» وزیر خارجه مصدق چون کمونیست (!) بود نتوانستم ممانعت کنم (این ادعا صد در صد دروغ است که وی می‌توانست پس از صدور رای وی را عفو کند)



این پاسخ‌های دروغ و یاوہا به تاریخ معاصر ملت ما، نشان می‌دهد چگونه (محمد رضا) بدستور عوامل «سیا» و اینتلیجنت سرویس، که در کتاب‌های سیاسی بعداً انتشار یافت و قسمتهائی از آن در این کتاب آمده است، دکتر مصدق را زندانی و دکتر فاطمی را اعدام نمود، بدینطریق وی مذبحخانه در روزهای آخر عمر کوشید تا خود را از خیانتها و اعمال خلاف انسانی و ملی خود تبرئه کند.

نویسنده که سالها با بزرگمرد آزاده دکتر حسین فاطمی همکاری نزدیک داشته‌ام، وی همچون دکتر مصدق رهبر ملی ما، مردی آزاده، وطنخواه، متدین و پاکدل بود که کوچکترین گزاشی نه به چپ و نه براست داشت. آندو بزرگمرد تاریخ معاصر ما تا دم واپسین عمر خود هیچگاه کوچکترین انحرافی سیاسی نداشته‌اند و از آن اهداف مقدس ملی و وطنی خود دست برنداشتند.

این یارگوئیها و دفاعیات خلاف واقعیت به تاریخ معاصر ملت ما، نشان می‌دهد، محمد رضا در روزهای آخر مرداد ۲۲ چگونه به دستور مقامات «لندن و واشنگتن» و بکمک عوامل سیا (کرومیت روزولت و همکارانش) و اینتلیجنت سرویس (سی.آی.ام،

وودهاوس) جاموس بریتانیایی عملیات مخفی کودتا را زیر نام «چکمه» طرح ریزی کرد که منجر به سقوط حکومت دکتر مصدق و بازگشت «محمدرضا» به ایران گردید. از آن زمان تاکنون دهها کتاب سیاسی حاوی اصرار پشت پرده سیاست و خیانتها به چاپ رسیده است که بخشهایی از آن را در صفحات قبل آورده‌ام. «محمدرضا» بدستور اربابان خود دکتر مصدق را زندانی و دکتر فاطمی را اعدام نمود و بدین طریق مذبوحانه در روزهای آخر عمر کوشید تا با این دروغ‌پردازیها از اعمال خلاف انسانی و ملی و خیانتهای خود پس از ۲۸ مرداد تبرئه کند.

نویسنده که سالهای سال با دکتر حسین فاطمی همکاری نزدیک داشته‌ام، وی سالهای سال با حزب توده و وابستگی آن گروه به سیاست شوروی درگیر و انتقاد می‌کرد، در هنگام انتخابات دوره چهارده قانونگزاری که برادرش دکتر سیف‌پور فاطمی از نجف‌آباد اصفهان نمایندگی مجلس انتخاب شد و در این دوره با حزب توده که در اصفهان شاخه‌ی فعالی برای انتخاب (فداکار) کاندایدای حزب توده بود و در میان کارگران اصفهان فعالیت می‌کرد سخت درگیر بود و مقالات صریح و تنیدی در این‌ایام در روزنامه (باختر) انتشار یافت.

در آن سالها نه روسها و نه حزب توده با «نهیضت ملی ایران» کوچکترین همکاری و همکاری نشان دادند، چه در طول سه سال ملی شدن صنعت نفت حتی کشورهای بلوک شرق و شوروی یک قطره نفت از ایران خریداری نکردند و زمامداران گاسخ کرملین جهت در فشار اقتصادی قرار دادن (حکومت دکتر مصدق) از بازپرداخت طلای سپرده ایران در مسکو (۱۲ تن طلا) و سپرده‌ی نقدی بمبلغ میلیاردها تومان خودداری کردند و در تمام دوران دولت دکتر مصدق در روزنامه‌های حزب توده با انتقاد و مخالفت با حکومت ملی دولت سرمقاله‌ها و تفسیرهای گوناگونی منتشر ساختند.

- ۱- کتاب «عملیات چکمه» نوشته‌ی: «سی. ام. وودهاوس» ترجمه فرحناز شکور از نشر نو
- ۲- «قصه کودتا» نوشته‌ی: ادوارد جی. اپستین ترجمه حسن‌رهنما از نشر موسسه خدمات فرهنگی رسا
- ۳- «ایران در دوران دکتر مصدق» نوشته‌ی پروفیسور سپهر ذبیح (مفسر سیاسی باختر امروز پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) ترجمه محمد رفیعی سه‌آبادی از نشر موسسه عطائی
- ۴- «جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران» و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ نوشته‌ی سرهنگ غلامرضا نجابتی نشر: شرکت سیاسی انتشارات.

محمد رضا پهلوی) در مورد دکتر مصدق چه قضاوت‌های نادرستی داشت

«این نکته برای من واضح بود که از همان روزی که مصدق به مقام نخست‌وزیری رسید منظورش پسرانداختن سلسله‌ی من است. قرائن متعدد این مسئله را تأیید می‌کرد، زیرا او از منسویین قاجاریه بود و با روی کار آمدن پدرم شدیداً مخالفت کرده و سیاستش این بود که هرچه ممکنست سعی کند سلسله پهلوی را بی‌اعتبار ساخته و ذره ذره موجبات نابودی آنرا فراهم کند.»

ص ۱۷۵

«... با آنکه در آغاز کار از مساعدت و حمایت من برخوردار بود، این نکته برای من واضح بود که از همان روزی که بمقام نخست‌وزیری رسید منظورش پسرانداختن سلسله‌ی من است. قرائن متعدد این مسئله را تأیید می‌کرد.»

(ص ۱۷۶ از کتاب مأموریت برای وطنم)

با این پیش‌داری نادرست و غیرمستفانه‌ی شاه، از همان روز نخست (۱۱ اردی‌بهشت ۱۳۳۰) که دکتر محمد مصدق بنا به‌تعمیل مجلس شورایملی زمامدار می‌شد و پایان مصیبت‌بار (۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲) برای این مرد حماسه‌آفرین کاملاً قابل پیش‌بینی بود. شاید در تمامی آن ۲۷ ماه زمامداری مصدق، سخن پشت پرده در محافل مخالف داخلی و خارجی بر سر این بود که: سقوط آن نهضت پدست کی، چگونه و کی باید صورت گیرد لاغیر!



شك نیست شاه با این سوءظن شدید امکان‌تداخت پتواند یا جبهه‌ی ملی‌ا سعیمان به تفاهم برسد. در حقیقت مشکل نهضت مقدس ملی ایران همین بود که شاه با آن گروه یکدل نبود و این نکته ابهام‌از سوءظنی بود که شاه همواره نسبت به‌رجال سیاسی ایران (از آغاز سلطنت) داشت و در دوران ۲۵ ساله نشانه‌های فراوانی از آن در دست داریم.

در يك رژیم سالم ده‌وگراسی این نکته شگفتی‌زاست که شاه فرمان نخست‌وزیری شخصی را امضاء می‌کرد که نسبت به وی یکلی بی‌اعتماد بود و او را دشمن خاندان خود تلقی می‌کرد. این درست همانی بود که عمال شرکت‌نفت سابق و سیاست‌استعمارگر انگلستان آرزوی آنرا داشتند. چه قرن‌ها این شعار سیاسی مزورانه‌ی انگلستان بوده است که «در میان مخالفان تفرقه‌بنداز و حکومت کن!»

بدین‌طریق از همان روزهای اول شبکه‌ی متشکل و مخفی عمال شرکت سابق نفت و سفارت انگلیس مانند همیشه «و حتی امروزه در میان رجال سیاستمدار، نمایندگان مجلس و مطبوعات علیه نهضت ملی ایران قوام گرفت و فعالیت خود را آغاز کرد، این

شبهه بكمك عمال و ايسته به دربار پيرامون جبهه ملي و اعضای کابینهی مصدق خط زنجیری تشکیل دادند تا با خیرچینی، شایعه پراکنی، دو پیمزنی بین اعضای جبهه ملی، این گروه متشکل را از هم پیاشند و از قدرت و وجاهت ملی آن پیر سالخودزه (که می بایست شبانه روز تمامی کوشش خود را صرف مبارزه با سیاست استعمارگرانه و مودی انگلستان کند) بکاهند، بدین طریق دکتوره محمد مصدق از همان آغاز گرفتار دو چنگ سرد داخلی و خارجی شد که تا آخرین روز زمامداریش ادامه داشت.

شما با بررسی مبارزه های ۲۷ ماهه دکتر محمد مصدق و یارانش درمی یابید که علت بی نتیجه ماندن مبارزات ملت ایران و آنچه محرومیت ها، همین چنگ فرسایشی بود که حتی از داخل رکن ۲ ارتش و شهربانی و محافل سیاسی وابسته به دربار و غیره علیه مصدق و جبهه ملی رهبری می شد.

واقعا معلوم نیست که چرا طرفداران دربار در آن زمان تا این اندازه از محبوبیت دکتر محمد مصدق دچار وحشت شده بودند، و سعی داشتند تا سهمی از این محبوبیت های ملی را برای شاه دستوپا کنند، در حالیکه این برداشت ضلطنی بود، چه اگر در پایان موفقیتی نصیب ملت ایران می شد آن پیروزی متعلق به همه ی افراد این کشور از شاه تا کذا بود و دلیلی نداشت سهمی برای شاه باقی نماند.

پاری دکتر محمد مصدق در نیمه ی راه مبارزه کم کم به این جریانات واقف شد، بویژه آنکه دریافت داشت زیر نظر مستقیم شاه دولتی در دولتی دیگر است، چه تا تنها مقامات ارتشی و فرماندهان محلی از تصمیمات دولت بهیچوجه جانبداری نمی کردند بلکه مرتبا کارشکنی هایی در تهران و شهرستانها می شد و متأسفانه نخست وزیر قادر نبود نه تنها فرماندهان خلاقکار را عوض کند، بلکه نمی توانست حتی از ایشان توضیحی درباره ی این نافرمانی ها بخواهد. در نتیجه مصدق بدینجا رسید که باید به این دوستگی پایان داد. پس به دنبال يك بحث سه ساعته با شاه در مورد رعایت اصول ۶۱ و ۶۴ قانون اساسی پیشنهاد کرد تا پست وزارت جنگ زیر نظر دولت قرار گیرد تا دولت بتواند پراساس مسئولیت مشترك وزیران در قبال قوه ی مقننه بوظایف قانونی خود عمل کند مانند وضعی که امروز وجود دارد.

اما از آنجا که شاه شدیداً به مصدق و یارانش سوءظن و حتی نفرت داشت، تن به این پیشنهاد قانونی نداد و در نتیجه دکتر مصدق روز پنجشنبه ۲۶ تیرماه ۱۳۲۱ از نخست وزیری استعفا کرد.

شاه در کتاب «ماموریت برای وطن» در صفحه ی ۱۶۸ در این باره چنین می نویسد: «... مصدق درخواست نمود که وزارت جنگ نیز بوی واگذار شود و امیدوار بود بدینوسیله قدرتی را که قانون بعنوان فرماندهی کل نیروهای ایران بمن داده است خنثی کند.»

باید دانست که استناد به اصل پنجاهم متمم قانون اساسی که می گوید «فرماندهی قشون بری و بحری یا پادشاه است» ارتباطی به مسئولیت وزیر جنگ در کابینه اصل

شست و یکم قانون اساسی» و اصل مسئولیت مشترک وزیران در قبال قوهی مقننه ندارد. از سوی دیگر مسئله فرماندهی پادشاه بر ارتش مانند اعطای درجات نظامی «اصل ۴۸» - صدور فرامین و احکام برای اجرای قوانین «اصل ۴۹» - یا اعلان جنگ و عقد صلح «اصل ۵۱» موضوعی تشریفاتی و سمبولیک است، مانند معرفی سفیران جدید خارجی به شاه و یا صدور رای دادگاهها بنام شاه.

این مسائل در قوانین اساسی تمامی کشورهای مملکتی مشروطه (مانند انگلستان، بلژیک، دانمارک و...) وجود دارد. و ربطی به انتخاب یک وزیر کابینه از طرف شاه و نظارت مستقیم شاه در امور آن وزارتخانه ندارد.

چه ملتی که حق دارد در کوچکترین مزینه‌ها، درآمدها، اعطای کوچکترین وام، یا صدور کم‌اهمیت‌ترین امتیازها از طریق قوهی مقننه اعمال نظارت کند، چگونه اعلان جنگ و یا عقد قرارداد صلح با یک کشور خارجی را که امریست حیاتی برای سرثوشت مملکت از خود سلب می‌کنند؟ چه اگر فرمان جنگ یا صلح یا کشوری را شاه امضاء می‌کند بتأ به ارادهی ملت است و ارادهی ملت یا از طریق فرمانده است و یا با تصویب قوهی مقننه.

پای استعفای دکتر محمد مصدق از نخست‌وزیری منجر به صدور فرمان نخست‌وزیری قوام‌السلطنه شد که با شورش سیام تیرماه ۱۳۳۱ و کشتار عده‌ای از طرفداران دکتر مصدق کنار رفت و شاه سرانجام با تقاضای دکتر مصدق موافقت کرد.

«... و این نکته واضح گردید که در آن روز کسی قادر بمقاومت در مقابل مصدق نیست، روز سیام تیر به‌منظور جلوگیری از جنگ داخلی اجباراً شرایط مصدق را پذیرفته و وی را مجدداً به‌نخست‌وزیری منصوب نمود.»

(از کتاب مأموریت برای وطن ص ۱۶۹)

بدین طریق شاه عملاً پذیرفت که سلطنت کند نه حکومت و اینکاش اینکار را تا ماه گذشته ادامه می‌داد.

پس از آن دکتر مصدق وزارت جنگ را بنام «وزارت دفاع ملی» نامید و زیر نظر خود گرفت، در نتیجه بسیاری از فرماندهان خودس را که علیه دولت کارشکنی می‌کردند عوض کرد و بجای ایشان افسران پاکدامن و مین‌پرست گمارد.

تردید نمی‌توان داشت که در این روزها از تفر شاه نسبت به دکتر محمد مصدق و یارانش چیزی کاسته نشده‌بود، ایشان در صفحه ۱۶۲ کتاب خود چنین می‌نویسد: «مصدق از طرف من به نخست‌وزیری منصوب شد، او می‌توانست از حمایت و پشتیبانی من یا آنکه چنین حمایتی برای من ملال‌انگیز (۱) بود برخوردار باشد.» (در صفحه ۱۶۶) «من نسبت به مشاورین مصدق سخت مشکوکم و گمان می‌کنم که عده‌ای از آنها با اشتیاق تام امیدوار بودند که کوچکترین راه حلی پیدا نشود تا کشور با شکست اقتصادی مواجه گردد.»

با تمام این بدگمانی و کارشکنی‌ها، دکتر مصدق و جبهه ملی در سال دوم

موفقیت‌هایی کسب کرده بودند. چه انگلیسی‌ها پی بردند یا نفاق‌افکنی و کارشکنی نخواهند توانست به این زودیها بمقصود برسند. بهمین مناسبت يك سلسله میانجی‌گری‌ها توسط: هانری بایرود و معاون وزیر خارجه آمریکا - بانک بین‌المللی - گروهی از نمایندگان شرکتهای بزرگ نفتی آمریکا و نیز دو یار پیشنهادهای مشترک انگلیس و آمریکا از سوی چرچیل و ترومن، بعداً چرچیل و ایزنهاور رئیس‌جمهوری بعدی، بمصدق رسید، که رهبر جنبه‌ی ملی همه را مردود دانست و رد کرد.

در این ایام دادگاه بین‌المللی لاهه در میان جنجال سیاسی امروز انگلستان را بی‌حق دانست و بسود ایران رای صادر کرد و در شورای امنیت یا دفاع پی‌گیر و مجدانهای دکتر مصدق، تلاش انگلیس‌ها بجائی نرسید.

این درست روزهایی است که انگلستان از داخل به‌زانو درآمده است، کافی است به اخبار و تفسیرها و مقالات امروز جراید انگلستان توجه کنیم که یکی از آنها برقراری مالیاتی بود بنام «مالیات آبادان». این مالیات درست سه ماه پیش از سقوط دکتر مصدق (اردی‌بهشت ۱۳۳۲) برقرار شد.

لرد معروف انگلیس «لرد پروک» بهنگام طرح این لایحه در مجلس عوام انگلستان فریاد زد: «ملت انگلیس کفاره‌ی گناهان رجال نالایق خود را می‌پردازد.» وی در پایان يك سخنرانی آتشین علیه سیاست انگلیس گفت: «آیا بهتر نبود انگلیس بجای این محرومیت‌ها حق ملت ایران را می‌داد؟»

روزنامه اکونومیست، همان روزها نوشت: «کسب درآمد دولت اینروزها درست برای درآمدی است که از نفت ایران نصیب انگلستان می‌شده است و ما بسبب بی‌لیاقتی دو سال است که از آن محرومیم». «هرج و مرج مالی انگلیس، تورم، کسب سود و تشتت در داخل حزب محافظه‌کار وضع داخل انگلستان را خیلی پیچیده‌تر از ایران ساخته بود.

روزنامه کریسچن ساینس مونیتور، بهنگام سقوط دکتر مصدق در يك تفسیر مفصلي چنین نوشت:

«بدون تردید اگر حکومت مصدق سقوط نمی‌کرد، طی یکی دو ماه آینده حکومت انگلستان ساقط می‌شد. و دولت بعدی ناگزیر بود نرمش بیشتری با حکومت مصدق نشان دهد تا مسئله نفت ایران را به طرز انسانی و دنیاپسند حل کند و انگلستان را از پنبستی که برایش بوجود آمده خارج سازد.»

باری بعکس شادیهای ساختگی که بهنگام عقد قرارداد یا کنترسیوم برپا شد متأسفانه باید اقرار کرد که این قرارداد چیزی بیشتر از پیشنهاد «گس» که در آغاز ملی شدن صنعت نفت از لندن با خود به تهران آورده و دکتر مصدق آنرا رد کرده بود نداشت. با توجه به اینکه هدف از ملی شدن صنعت نفت آن بود که شرکت ملی نفت ایران اداره‌ی همه‌ی عملیات اکتشاف و استخراج را بعهده بگیرد، در حالی که بعداً فولی خطرناک بنام «کنترسیوم» یوکالت (!) از جانب شرکت ملی نفت ایران اینکار

را بمرده گرفت. از همه زشت‌تر آنکه ملت ایران از این در «قدرت تابکار انگلستان استعمارگر» را خارج می‌ساخت و با قرارداد جدید چهار قدرت استعمارگر «امریکا، انگلستان - فرانسه و هلند» از آن در معصوماته برای مدتی نامحدود وارد می‌شدند. این پاداشی بود که ملت ایران از کودتای ۲۸ مرداد دریافت می‌داشت.

تکته‌ی تاسف‌آور دیگر آنکه شاه در کتاب خود مکرر در مکرر دکتر مصدق را حامل سیاست انگلیس و مدافع سیاست شوروی و دست‌چپی‌های توده معرفی می‌کند، این خود جای بحث است که يك سیاستمدار چگونه خواهد توانست متافع ایندو سیاست متضاد را یکجا تامین کند، چه اگر دکتر مصدق می‌خواست با انگلیس‌ها سازش کند فرصت‌سازي بمراتب بهتر از قرارداد جدید در برایش قرار داشت، از سوی دیگر اگر وی می‌خواست علیه شاه با توده‌ایها بسازد، ماجرای ۲۸ مرداد رخ نمی‌داد، در اینجا اکتفا به دو قسمت از کتابی می‌کنیم که «پروفیسور ایوانف» زیر عنوان «تاریخ نوین ایران» نوشت و اخیراً انتشار یافته است.

در صفحه‌ی ۱۵۷ کتاب مزبور نامبرده در این باره چنین می‌نویسد:

«در شرایطی که امپریالیستها به دولت ایران فشار می‌آوردند، حزب توده ایران به مصدق پیشنهاد کرد تا اقدامات مشترکی علیه امپریالیستها آغاز شود، ولی مصدق به نامهی کمیته‌ی مرکزی حزب توده‌ی ایران جوابی نداد.»

«دولت مصدق در مبارزه بخاطر منافع ملی ایران یا جنبش دموکراتیک در کشور متحد نشد، این دولت در مبارزه علیه امپریالیسم انگلستان و امریکا به کشورهای روسیالیست نزدیک نگردید.»

از صفحه ۱۶۷

اینها پاسخی است به این تصورات نادرست درباره‌ی همکاری مصدق و یارانش با حزب توده که در گفته‌ها و نوشته‌های شاه مخرور بدان تکیه می‌شد.

از ۶۷۶ صفحه کتاب خاطرات شاه زیر عنوان «ماموریت برای وطن» در بیش از ۱۳۲ صفحه بحث درباره‌ی دکتر مصدق و تنفر و اختلاف نظر فراوانی که شاه یا رهبر مائل‌نورده ملت ایران و یارانش در جبهه ملی دارد. شاه طی ۲۵ سال پس از کودتای ۲۸ مرداد در هر فرصت که پدید آمد شدیدترین دشنامها را به دکتر محمد مصدق و یاران جبهه‌ی ملی‌اش داده، خشم و نامزانی که به آن اندازه حتی علیه دست‌چپی‌های افراطی و دشمنان شخصی‌اش ابراز نمی‌شد.

نقل از مذاکرات مجلس جلسه ۱۸۵ یکشنبه ۱۷ شهریور ۱۳۳۰

(دکتر مصدق) - روزیکه من در این مجلس بودم جناب آقای وزیر دربار تشریف آوردند و فرمودند يك وقت مبادا در این مملکت چترباز بیایند. گفتم: چترباز! (خنده)

نمایندگان) - چتر باز از کجا بیاید؟

مرض کردم آنوقتی که ما و مردم از چتر باز می‌ترسیدیم وقتی بود که (دولت ایران) را دولت انگلیس آورده بود و بدولت می‌گفت هم خودت بترس و هم مردم باید بترسند - (صحیح است - احسنت) ، اما این دولت که دست‌نشانده دولت انگلیس نیست مرکز قبول نمی‌کند که انگلیس اینقدر مائل نباشد که در این وضعیت دنیا در این مملکت چتر باز بیاورد، بعد (شاه) فرمودند مملکت یک وقتی جمهوری بشود عرض کردم کی می‌خواهد جمهوری بکند، فرمودند بشما که نمی‌گوییم یک اشخاص افراطی در اطراف شما هستند ممکنست آنها مملکت را جمهوری بکنند، عرض کردم که بنده از این اشخاص اطلاعی ندارم و تصور نمی‌کنم که چنین اشخاصی در این مملکت باشند. برای اینکه ذهن شاه بمن که در این مجلس پشاه و قرآن قسم خورده‌ام مشوب نشود منکه همه می‌دانند در توره ششم یکی وز و کلاه نبود که قسم نخورده باشد ولی من پیدر شاه قسم نخورده‌ام و در این مجلس پشاه جوانبخت خود قسم خورده‌ام.

اما اینکه آقای جمال امامی فرمودند وقتی که آمریکائیا با ما همراهی بکنند باید از سرام ملی و استقلال خودمان صرفنظر کنیم بنده هیچوقت زیر بار این مطلب نمی‌روم من آدمی هستم که با این حال کسالت و با تمام ناتوانی خودم تا نفس دارم برای آزادی و استقلال مملکت مبارزه می‌کنم. من از اینکار صرفنظر نمی‌کنم آن ملتی را که توکر و بنده یک کمپانی بشود، من مطابق صورتی که از وزارت دارائی گرفته‌ام در مدت چهل سال عایدات نفت ما ۱۱۰ میلیون لیره بوده است که یک ثلث از این عایدات خرج خرید اسلحه شده وقتی که متفقین آمدند آن اسلحه را از ما گرفته و پروند ما نمی‌بایست تصور کنیم که عایدات نفت داریم، ما باید بگوئیم این مملکت نفتی ندارد، ما باید از مخارج خود بکاهیم و بر عایدات خود بیفزاییم و ملت ایران تحمل هرگونه مشقتی را بکند، تا ملوک رقیب و بندگی را بگردن خود نگذارد، برای ما شایسته نیست که بگویند دولت ایران عقب افتاده است، دولتی که سابقه تاریخی دارد، دولتی که تمدن آن بر تمدن سایر دول سبقت دارد می‌بایست سعی بکند که احترام و حیثیت خود را از دست ندهد. اگر ما استقلال سیاسی خود را حفظ کردیم بطریق اولی می‌توانیم استقلال اقتصادی خود را حفظ کنیم.

محمد رضا شاه دو شخصیتی بود!

محمد رضا شاه با پدرش، دو کاراکتر متفاوت داشتند. رضا شاه به عنوان مرد بسیار تندخو مشهور بود و پسر هرگز قابل قیاس با پدرش نبوده، اغلب اوقات افتاده بود که شخصی را یک روز یا مهربانی و گشاده‌روئی بپذیرد و روز دیگر با نفرت و بی‌میلی یا وی برخورد کند، اینگونه رفتار وی سبب می‌شد، که شاه به داشتن دو چهره

متفاوت در يك زمان و دوگانگی بدون دلیل و زمینه متهم شود.

(ص ۶۴ کتاب خاطرات ملکه لریا)

مبارزه مصدق و خیانت شاه

مصدق به توده‌های مردم وعده داده بود که ملی کردن نفت موجب رفاه و آسایش آنها را فراهم خواهد آورد، خزانه کشور خالی بود، به کارگران حقوقی پرداخت نشده بود، قحطی و مسائل دیگر ایران را تهدید می‌کرد، پس از بازگشت مصدق از آمریکا در تاریخ ۲۳ نوامبر، شاه پیامی برای وی فرستاد، در این پیام آمده بود:

«با ادامه این وضع ما، ایران را به سوی لبه‌ی پرتگاه خواهیم برد، ما باید بکوشیم با انگلیس به توافق برسیم، مصدق در پاسخ شاه با عصبانیت فریاد می‌زند: «اعلیحضرت هرگز، من هرگز گوهر درخشان را با آتش مبادله نخواهم کرد»

در ژانویه ۱۹۵۲ مصدق تظاهرات عظیمی را در خیابانها ترتیب داد و نتیجتاً همه کنسولگریهای بریتانیا بسته شد. مردم گناه تسلط انگلیس و آمریکا بر مردم و سلطت را برعهده دربار می‌انداختند.

شاه خود را در وضع بسیار دشواری می‌دید، در نظر داشت با مصدق و مخالفان خود بجنگد.

پافشاری شاه در خیانت

در یکی از روزهای ماه مه ۱۹۵۲ شاه «لوی هندرسن» سفیر آمریکا را در کاخ سعدآباد به حضور پذیرفت. آمریکا وی را با طرح تازه‌ای برای رسیدن بیک توافق معرفی کرده بود، شاه پس از ملاقات اعلام داشت که ما این پیشنهاد را جدی تلقی کرده و با دقت آزمایش خواهیم کرد، مصدق از این امر برآشفت و با خشم و فریاد تمام گفته بود:

اعلیحضرت فکر می‌کند که دارد چکار انجام می‌دهد، شاه باید سلطنت کند نه حکومت.

مصدق اظهار می‌داشت که شاه تحت تاثیر سوم نیت دیگران قرار می‌گیرد - ولتی با شاه طرف می‌شدی و به نظریاتش گوش می‌کردی، می‌دیدي که سخت تحت تاثیر عقاید آن همه از کارشناسان جهانی است که وضع موجود (ملی شدن نفت) را به عنوان بدبختی بزرگ ایران توصیف می‌کردند.

۱۳ - ژوئیه ۱۹۵۲ مصدق دوباره با شاه برخورد پیدا کرد. مصدق از شاه می‌خواست که وزارت جنگ را بمدت شش ماه در اختیارش بگذارد، تا از او از قدرت کامل برخوردار شود. شاه موافقت نکرد و مصدق استعفاء داد، قوام به نخست‌وزیری رسید. وی با مخالفت با (ملی شدن صنعت نفت) بزرگترین اشتباه را مرتکب شد. قوام پس از چهار روز ناگزیر به استعفا شد. مجلس «مصدق» را دوباره برگزید.

در طول همان هفته انقلابی در قاهره رخ داد، ملک فاروق پادشاه مصر بوسیله

ژنرال نجیب و یارانش برکنار شد و ناگزیر گردید که کشورش را ترک کند. این اتفاقات در اوضاع ایران بی‌تأثیر نبود.

اخراج اشرف و مادرش

سوم اوت ۱۹۵۲ مصدق یادداشت شهیدآمیزی به ملکه مادر و اشرف فرستاد و از آنها خواست که تا ۲۴ ساعت کشور را ترک کنند وگرنه بخاطر دسیسه و خیانتشان دستگیر خواهند شد. شاه چون نتوانست خود را یاری دهد آنها جامعه‌دان‌هایشان را بستند، ملکه مادر به‌همراه شمس به کالیفرنیا پرواز کرد، اشرف بسوی پاریس پرواز کرد.

از آن تاریخ به بعد مصدق بالاترین قدرت را در اختیار داشت، وقتی در ۲۷ اوت ترومن و چرچیل به مصدق پیشنهاد مصالحه و مازش دادند، مصدق پاسخ منفی داد. «مصدق» حسین قاضی را به سمت وزیر امور خارجه منصوب کرد و ۱۷ اکتبر تصمیم گرفت که روابط سیاسی خود را با بریتانیا قطع کند.

شاه پس از وقایع نهم اسفند مرا به ایتالیا فرستاد، در ۱۵ ژوئیه پس از مدتی طولانی اقامت به تهران آمد... طی این مدت نه تنها آیت‌الله کاشانی، بلکه تعدادی از اعضای موثر مجلس مانند مکی به مخالفت با مصدق برخاسته بودند. شاه امیدوار بود که بتواند به یاری آنها گروه نیرومند و فعالی را برای برانداختن مصدق بطریق قانونی گرد آورد. مصدق به این توطئه پی برده بود و به همین مناسبت مسئله‌ی مراجعه به فراترودم را پیش کشید.

«محمد رضا» به «مصدق» نوشت که: «این عمل شما ناقض قانون اساسی است.» مصدق پاسخ داد که: «تصمیم نهائی و قاطع را همه‌ی مردم باید اتخاذ کنند، این است که مراجعه به آرای همگانی در تاریخ ۱۲ اوت انجام خواهد گرفت.»

آغاز دسیسه‌های جدی بر علیه مصدق

«شاه» بمن گفت، در همه‌ی ایران فقط یک نفر وجود دارد که می‌تواند مصدق را بیرون بیندازد، این شخص سرلشکر زاهدی است. وی با همکاری مرتیبه آمریکایی «شوارتسکف» رئیس پلیس سابق نیوجرسی رهبری مخالفان را برعهده گرفت.

«اشرف» خواهر شاه در نقش رابط با مقامات رسمی آمریکا در موئیس تماس برقرار کرد، گفته شد که از آن پس همه‌ی عملیات مربوط به «رتگونی حکومت مصدق به‌طور کامل زیر نظر سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) قرار گرفت.

(از کتاب خاطرات ثریا صفحات ۷۷ تا ۸۸)

از مجله آلمانی «دویچ ایلوستریته»

سال ۱۳۳۲

مصاحبه خبرنگار آلمانی با خواهر شاه اشرف پهلوی

«اشرف» کینه‌توزیها و صفات ردیله خویش را به دکتر مصدق اقتضام کرد

در ۲۵ مرداد ماه سال ۱۳۳۲ سرانجام دکتر محمد مصدق پسر از يك مبارزه طولانی موفق شد که با پشتیبانی مردم ایران، محمد رضا پهلوی و خاندان سلطنتی را از ایران اخراج نماید. متأسفانه کشورهای اسپرالیستی امریکا و انگلیس که نمی‌توانستند وجود يك حکومت ملی، نظیر حکومت مصدق را که منافع مردم ایران را در نظر داشت تحمل کنند، با ایجاد کودتای ۲۸ مرداد، این حکومت مردم ایران را در نظر داشت تحمل کنند، با ایجاد کودتای ۲۸ مرداد، این حکومت ملی را سرنگون کرده و شاه را به ایران برگرداندند. اشرف پهلوی خواهر شاه، يك ماه بعد از این کودتا در خارج از کشور مصاحبه‌ای مطبوعاتی تشکیل داد و درباره مصدق چنین گفت:

«قبل از اینکه مصدق مرا در سال ۱۹۵۱ از ایران تبعید کند، يك دقیقه روی راحتی و آرامش را ندیده بودم. دلم در تلاش و کوشش بودم. ناچار بودم پیوسته با پول و زور با نمایندگان و رجال در جدال باشم تا آنها را به نفع مملکت (!!) وادار به کار کنم.

در مسافرتی که به روسیه کردم بزرگترین پذیرایی از طرف شخص استالین، از من بعمل آمد و يك پالتوی پوست بی‌نظیر به من هدیه نمود. وزیر امور خارجه شوروی مولوتف نیز يك انگشتر برلیان به من هدیه داد و شخص استالین با من پینهایت دوست و صمیمی بود...»

موقمی که پدرم از ایران تبعید شد، تمام ثروت خود را به برادرم تفویض کرد؛ ولی مصدق تا آنجا که توانست ثروت برادرم را به عناوین مختلف از چنگ او خارج ساخت تا جایی که خانواده سلطنتی ایران ناچار دست به فرسخ‌گرون از این و آن زدند. در اواخر سال ۱۹۵۱ که می‌خواستم تمام دارایی خود را صرف ایجاد سازمانهای بنفید اجتماعی (!!) بنمایم، مصدق ناگهان مرا تبعید ساخت؛ ولی امروز برادر من خیلی با اثری و قدرت بیشتری کارهای ناتمام مرا انجام خواهد داد.

در بحبوحه زمانی که من فوق‌العاده در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی بودم، با زهر قعلی‌ام که عشق بزرگ مرا در زندگی تشکیل می‌دهد، آشنا شدم. احمد شفیق شوهرم، فرزند يك مورخ و وزیر مصری است. در سال ۱۹۴۳، من برای ملاقات پدر خود به ژوهانسبورگ، رقتم و در راه، پادشاه مصر فاروق را در قاهره ملاقات کردم

و در کلوب «قراوسپار» در يك اسپورانی شرکت نمودم. موقعی که فاروق به کسی که نظر اول شده بود جایزه می‌داد. من چندان توجهی نداشتم که او کیست و در مدت سه ماه اقامت من در قاهره نیز حادثه چالچی رخ نداد؛ ولی در ۱۵ ماه مه ۱۹۴۴ با همان قهرمان موارکار که کسی جز احمد شفیق نبود، ازدواج کردم.

شفیق يك مرد ورزشکار و قابلی است و برادرم اداره هواپیمایی کشوری را تحت نظر او قرار داد و این رشته‌ای بود که شوهر من بهتر می‌توانست در آن خدماتی به انجام برساند، تا اینکه مصدق او را هم از کار برکنار ساخت.

هنگام تبعید، من خود را با تربیت فرزندان خود مشغول می‌ساختم. شهریار، پسر هفت ساله من شدت مریض بود و آزاده دختر دو ساله‌ام نیز مرا خیلی اذیت می‌کرد. چون يك دختر شیطان و ناراحتی است.

چند هفته پیش، بعد از خواهشهای زیاد که از مصدق کردم و قبول نکردم، مجبور شدم بدون ویزا به تهران مسافرت کنم تا به کارهای خود سر و سامانی بدهم؛ ولی بلافاصله از طرف مصدق دوباره تبعید شدم. با تمام این احوال توانستم او را گول بزنم و آنچه را می‌خواستم انجام بدهم. موقعی که به من خبر فتح ملت (!!) و سقوط مصدق رسید، فوراً به رم حرکت کردم و با برادر خودم و همسر او ملاقات گرمی کردم و قرار کارهایی را که باید بعد از این در ایران انجام بدهم با برادرم در میان گذاردم و موافقت او را به دست آوردم و اکنون فقط منتظر احضار برادرم هستم و انتظار دریافت تلگراف شاه ایران را دارم. من به اندازه‌ای از سقوط مصدق خوشحالم که هیچ پروایی از ابراز آن ندارم، زیرا اکنون کسی که به من لقب «ببر ماده» داده بود، در چنگال من اسیر است. و او راست می‌گفت؛ زیرا من در انجام مقاصد خودم مانند يك ببر رفتار می‌کنم.



نقل از مجله سپید و سیاه (۱۳۵۸) (بقلم خسرو شاهانی)

ماده تاریخ مرگ سپید زاهدی

در تابستان ۱۳۲۶ «سپید زاهدی» عامل کودتای ۱۳۲۸، که توسط چاموسان آمریکا و انگلیس و خائنان داخلی و عوامل دربار حکومت ملی دکتر مصدق را سرنگون ساخت دچار مرگ در خارج از کشور در ویلای سلطنتی خود در سوئیس شد.

شاعری گمنام این چند بیت را در آن زمان سرود که برای ضبط در تاریخ می‌آورد:

لایه باز و مور و کژدم باد
در اجساق عناب، هیزم باد
(لحدش مستراح مردم باد)
(۱۳۴۲)

زاهدی مرد، گور او را گم باد
استخوانش باسفل الدرکات
گفت شاعر به سال تاریخش

(بخش هجدهم)

«ایندن» در کتاب خاطرات خود از سرمختی دکتر مصدق یاد می‌کند. سپس نتیجه می‌گیرد بریتانیا ناکزیر شده است در خارت نفت ایران صبحی به آمریکا بدهد که یکمک آمریکا کودتای ۲۸ مرداد ۲۷ سر گرفت

«آنتونی ایدن» هنگام ملی شدن صنعت نفت ایران (بسالهای ۱۹۵۱-۱۹۵۲) در سمت وزیر امور خارجه انگلستان خدمت می‌کرد. در آوریل ۱۹۵۵ پس از استعفای چرچیل از نخست‌وزیری، بجای وی منصوب شد. «ایندن» در تمام دوران وزارتش چون نتوانست توافقی درباره‌ی نفت ایران با دکتر مصدق کسب کند، وی در کتابی که بعداً زیر نام *The Memoirs of Anthony Eden* نوشت و در فصل مربوط به ایران که بیش از ۲۷ صفحه از آن بتفصیل بحث کرده است، در اینجا به قسمتهائی از این یادداشتها برای تکمیل ماجرای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ بدان اشاره می‌کنم:

«ایندن» پس از ذکر خاطراتی از سوابق خود و آشنائی به زبان و فرهنگ ایران و مسافرتهایش به ایران طی سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۲۸ و وضع رفته‌بار ایران پس از جنگ جهانی دوم، ضمن ستایش از لیاقت و قدرت (وزم‌آرا) که در ژوئن ۱۹۵۰ به نخست‌وزیری ایران منصوب شد چنین می‌نویسد:

«وی نتوانست در پایان دادن به ماجرای نفت و تجدید قرارداد جدیدی با شرکت انگلیسی توفیقی بدست آورد.»

«... جبهه‌ی ملی در انتخابات چند کرسی بدست آورد. در ژوئن ۱۹۵۰ دکتر مصدق بریاست (کمیسیون نفت مجلس) منصوب گشت و همین کمیسیون بود که پیشنهاد

کرد صنعت نفت ایران ملی شود.

در آن ایام کمپانی می‌کوشید (رزم‌آرا) را متقاعد سازد تا باب مذاکرات را بر اساس پنجاه پنجاه متافع دوباره بگشاید.

مجلس نخست‌وزیر را احضار کرد تا بگوید آیا ملی شدن صنعت نفت عملی است یا نه، (رزم‌آرا) در سوم مارس ۱۹۵۱ گزارشی بمجلس داد که اینکار عملی نیست. آن گزارش در رادیو پخش شد که چهار روز بعد رزم‌آرا کشته شد. این حوادث در خارج ایران شوخا بپا کرد، بریتانیا موضوع منازعه را به شورای امنیت سازمان ملل متحد احاله نمود، از شورای امنیت نتیجه‌ی مهمی بدست نیامد... دولت انگلستان نیروی زمینی و دریائی به خلیج فارس (نزدیک آبادان) فرستاد، دولت انگلیس مایل بود که در کارها دخالت کند ولی فشار آمریکا بر ضد چنین اقدامی بود.

روزی که من عهده‌دار وزارت امور خارجه شدم، ما را از ایران بیرون کرده ... روابط انگلستان و آمریکا، در نتیجه انتصاب (لوسی هندرسون) سخت متزلزل بود، مطمئن بودم که نخست باید به منشأ دردرس و ناراحتی اخیر خویش به مسئله نفت بپردازیم. من بخلاف برخی معتقد نبودم که یا باید «مصدق» را پذیرفت و یا کمونیزم را...

لازم بود این عقیده را برای آمریکا توضیح داد، من از کمپانی که سیاست (بیطرفی) آمریکا در مناقشه نفت به مصدق می‌کرد، دلواپس و نگران بودم. «تصمیم گرفتم با وزیر امور خارجه‌ی آمریکا (دین آچسن) ملاقات کنم، در ملاقات پاریس با وی سرانجام موافقت کابینه‌ی انگلستان مبنی بر شرکت آمریکائیا در بهره‌برداری از نفت ایران مطرح کردم.»

«دیدن» در این خاطرات اقسام می‌کند: حتی آمریکائیاها موافقت کردند که دیگر موضوع تشویق برای اقامت بیشتر در واشنگتن مطرح نشود و ما در بازه‌ی اعلامیه‌ای که باید بهنگام مزیمت (مصدق) از آمریکا منتشر شود و مسئله‌ای بشمار می‌رفت بحث کردیم و نیز موافقت کردیم که به اتفاق آمریکا این فکر را دنبال کنیم که بوسیله‌ی «بانک بین‌المللی» ترتیبی داده شود.

نخستین واکنش آمریکا در تباتی با انگلستان علیه ایران

«دیدن» در خاطرات خود در این باره چنین می‌نویسد:

«... در ماه فوریه، دولت آمریکا در پاسخ دولت ایران که از او تقاضای کمک مالی کرده بود، گفته بود تا وقتی که ما (انگلیسی‌ها) توافق نکنند، از آمریکا کمکی

۱- «لوسی هندرسون» یکی از بیشترین و جاسوس‌ترین سفیر خارجی در دوران حکومت مصدق بود که در راه حفظ منافع انگلیسیان بزرگترین اطعمات را به نهفتن ملی ایران وارد آورد.

دریافت نخواهد کرد. این موضوع ما را موافق کرد که هیچ پیشنهاد معقولی را رد نکنیم.

... روابط انگلستان و آمریکا در نتیجه انتصاب (لوسی هندرسون) بتواند سفیر آمریکا در تهران بهبود بیشتری یابد.

«هندرسون» یک دیپلمات مجرب و حرفه‌ای و یک مأمور لایق و توانا بود، وی هرگز بغض اجازت نمی‌داد که «مصدق» او را علیه ما بیازی بگیرد، ما سعی و کوشش منظم و مدام او را که بدون آن، توافق ۱۹۵۴ نمی‌توانست صورت گیرد، متاثر می‌کردیم! گزارش کنسولهای انگلستان در ایران (که از پستیهای خود احضار می‌شدند) امیدبخش بود، تمام این گزارشها حاکی بود، اگر دولت کنونی ایران از کار برکنار شود و دولت دیگری که احساسات ضد خارجی را برای مقاصد خود تحریک نکنند، جای آنرا بگیرد، عقیده‌ی مردم ایران بزودی تغییر خواهد کرد.»

جاسوسی نمایندگان بانك بین‌المللی بسود انگلستان

پس «ایدن» در کتاب خاطرات خود چنین می‌نویسد:

... در سال ۱۹۵۲، در چنین اوضاع و احوالی به میارزهی خود ادامه می‌دادیم، بانك بین‌المللی بنا بری می‌کرد، نمایندگان بانك، پس از مشورت با ما به ایران سفر کردند تا از وضع مناطق تحت‌تجزیه اطلاعاتی بدست آورند، هیئتی به ایران رفت، این هیئت برای بکار افتادن مجدد صنعت نفت ایران طرحی تهیه کرده بود، آنها طرح خود را به مصدق دادند که هیچیک از مواد آنرا نپذیرفتند.

در اینجا ایدن پس از شرح مخالفت مجلس ایران با اعطای اختیارات کامل به دکتر مصدق در قبول مسئولیت نیروهای مسلح و استعنائی دکتر مصدق و جانشینی قوام که «ایدن» ریرا «یکی از نخست‌وزیران کاردان و با تجربه‌ی سابق» می‌خواند و شورش مردم تهران علیه دولت قوام که ایدن آنرا از حزب کمونیست (توده) می‌داند پس از پنج روز دکتر مصدق زمامدار شد یا پارلمانی که مطیع او بود (اشاره بوقایع تیرماه ۱۳۳۱).

«ایدن» در این قسمت از کتاب خاطرات خود می‌نویسد:

... در ماه اوت (چرچیل و ترومن) متفقاً پیامی برای دکتر مصدق فرستادند که حاوی پیشنهاداتی برای بکار افتادن صنعت نفت ایران مبنی بر (پرداخت هرامت زیر نظر دادگاه بین‌المللی - فروش نفتهای موجود و دیگر توافقات) بود که از طرف دکتر مصدق رد شد.

... هر من مسلم شده بود که مصدق هر قدر بیشتر بر ازیکه قدرت باقی بماند، حزب کمونیست ایران قویتر و نیرومندتر خواهد شد. منافع بین‌المللی ما ایجاب می‌کرد که به مصدق امان ندهیم و آسوده‌اش نگذاریم!

«ایدن» در کتاب خود پس از اشاره به اقدامات دکتر مصدق مبنی بر انحلال مجلس

سنا، دریافت اختیارات از مجلس و سپس نطق شدیدالحن دکتر مصدق از رادیو در مداخله‌ی دربار در امور جاری کشور و حمله به مخالفان و مطبوعات (خودفروخته به دربار و بیگانگان) به موفقیت حزب جمهوریخواه آمریکا در انتخابات اشاره کرد و به مذاکرات خود به (ژنرال آیزنهاور) رئیس جمهور جدید آمریکا می‌پردازد و می‌نویسد: او از اوضاع ایران بینهایت مضطرب بود، وی گفت که برائش مداخلات «هندرسن» برای هواداری از شاه، موفقیت «هندرسن» نزد مصدق بسیار ضعیف شده است و امکان دارد که گذرنامه‌اش را به دستش بدهند و روانه‌اش کنند، او فکر می‌کرد شاید لازم باشد که «هندرسن» احضار شود و نماینده دیگری از طرف آمریکا اعزام گردد که کمتر مورد سوءظن باشد، خود رئیس جمهور خاطر نشان ساخت هر توافقی با ایران که پایه و اساس قراردادهای ممالک نفت‌خیز دیگر را از میان ببرد نامطلوب خواهد بود. امریکائیسها دچار این ترس دائمی بودند که میباید «مصدق» خود را به «شوروی» متصل کند، به این سؤال چنین پاسخ دادم که سیاست مصدق بیشتر اینست که دولتهای بزرگ را به بازی بگیرد و آنها را بجان هم بیندازد.

در پایان مذاکرات خشنود بودیم که به توافق با امریکائیسها نزدیکتر شدیم، وضع ایران (منظور وی وضع دکتر مصدق است) مسلماً تیره بود، ولی من معتقد بودم که بهتر است به این فکر باشیم که برای مصدق چنانشیتانی جستجو کنیم، نه آنکه بکوشیم او را بخریم. در آخرین مذاکرات با امریکائیسها در این باره باهم توافق کردیم. سپس ایدن درباره‌ی وقایع مرداد ۱۳۳۲ چنین اشاره می‌کند:

«مطرفداران شاه کودتا کردند، تا (ژنرال زاهدی) را به عنوان نخست‌وزیر بر سر کار آوردند ولی طراحی بد و بی‌احتیاطی، منجر به شکست کودتا و پرواز شاه به بغداد شد.

در روز ۱۹ - اوت (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) تظاهرات جدیدی از طرف مطبوعات طلبان صورت گرفت تا عصر آتروز مصدق و وزیرانش کنار رفتند و ژنرال زاهدی شاه را دعوت کرد تا با استقبال پرشوروی به تهران بازگردد.»

در اینجا «ایدن» درباره‌ی سقوط مصدق چنین یاد می‌کند:

«خبس سقوط مصدق از اریکه‌ی قدرت هنگامی به من رسید که دوران نقاحت را می‌گذرانیدم و به اتفاق زن و پسر، در دریای مدیترانه، میان جزایر یونان با کشتی گردش و سیاحت می‌کردم. آنشب، با خیال راحت شامانه خوابیدم.»

سپس در پایان وقایع ایران در کتاب خاطرات خود ایدن چنین می‌نویسد:

«... در پایان ماه ژوئیه، دولت انگلستان پیشنهادهای نهائی را تصویب نمود، درواقع پیشنهادها نسبت به آنچه که سه سال پیش (یعنی در دوران زمانداری دکتر مصدق) انتظار می‌رفت فوق‌العاده بهتر بود، سه سال پیش یعنی آن زمان که ما را از آبادان بیرون کرده بودند و برای بازگشت به آنجا فقط امید مبهمی داشتیم.»

این بود خلاصه‌ی از ۳۷ صفحه خاطرات ایدن از دوران زمانداری دکتر مصدق

و عدم توافق وی یا انگلستان که سرانجام با مشارکت آمریکا در چپاول نفت ایران و کردتای (شعبان بی‌مخ و کرومیت روزولت) آن قرارداد تعمیلی دوباره بر ملت ایران بمدت ۲۵ سال (تا سال ۱۳۵۷) ادامه یافت.

از مجله سپید و سیاه

مرداد ۱۳۵۸

بقلم دکتر جلال عبده

چگونه ایران در زمان دکتر مصدق در کلیه دادگاههای جهان بر انگلستان پیروز شد

در سپتامبر ۱۹۵۲ قرار بود مجمع عمومی بانک بین‌المللی در مکزیک تشکیل شود باینجهت دکتر محمد مصدق تلگرافی به دکتر جلال عبده که معاون نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد بود دستور داد به مکزیک برود و طی یک سخنرانی در مجمع عمومی بانک دلایل عدم قبول پیشنهاد بانک بین‌المللی از طرف ایران را روشن سازد زیرا در آنموقع علیه ایران تبلیغاتی شده بود که پیشنهادات بانک بین‌المللی دارای نکات مثبتی بوده ولی ایران آنها قبول نکرده.

رئیس بانک بین‌المللی یوجین بلاک بود. دکتر عبده طبق دستور دکتر مصدق این تعلق را ایراد کرد که اثر مثبتی داشت و چون می‌دانست مکزیک اولین کشوری بود که در سال ۱۹۳۹ نفت خود را ملی کرد و از شرکت‌های آمریکائی، با یکی، فرانسوی خلق ید نمود و کارشان به دادگاه هم کشیده بود با سناتور برمودا رئیس شرکت ملی نفت مکزیک ملاقات کرد تا از او دلایل و احکام دادگاههای بلژیک و هلند را که بنفع ملی کردن نفت مکزیک رای داده بودند بگیرد. و این همان دلایلی بود که در دادگاههای ونیز و رم و توکیو مورد استفاده قرار گرفت و این دادگاهها بنفع ایران و بضرر شرکت نفت انگلیس رای دادند.

سناتور برمودا فوق‌العاده نسبت به ایران سمپاتی داشت و می‌گفت تاکنون در دنیا فقط دو کشور نفت خود را ملی کرده‌اند که مکزیک و ایران می‌باشند ولی از نکات جالب اینست که نفت هر دو کشور در یک روز و در یک ماه ملی شد. مکزیک نفتش را در روز ۲۰ مارس ۱۹۳۹ ملی کرد و ایران در ۲- مارس ۱۹۵۰ (۲۹ اسفند ۱۳۲۹) و همین یکی از علل ملاقه من به پیروزی ملت ایران است.

وقتی جریان استعفای دکتر مصدق پیش آمد سناتور برمودا فوق‌العاده ناراحت شد

ولی پیروزی ۲۰ تیر باعث شادی فوق‌العاده‌اش گردید. سناتور برمودا یکبار هم به ایران آمد و آن در زمانی بود که عبدالله منتظام مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران بود و از او دعوت کرد به ایران بیاید.

آنگاه ماجرای کشتی رزماری پیش آمد و شرکت نفت انگلیس و ایران آن کشتی را خرید. شرکت ایتالیایی که نفت رزماری را خریده بود یکبار دیگر از ایران نفت خرید ولی انگلیسی‌ها علیه این شرکت در دادگاه و نیز اقامه دعوی کردند. این بار نیز دکتر مصدق به دکتر جلال عبده دستور داد به ایتالیا برود و با آن شرکت ایتالیایی همکاری کند.

وکیل این شرکت یک پرفسور ایتالیایی بنام پرفسور کارملوتی بود که با همکاری عبده و با استفاده از اسنادی که سناتور برمودا به دکتر عبده داده بود دادگاه و نیز بنفع ایران رای داد و تقاضای توقیف کشتی را که انگلیسی‌ها کرده بودند رد کرد. شرکت نفت انگلیس همان شکایت را بطور استینافی به دادگاه رم ارجاع کرد ولی دادگاه رم نیز نظر دادگاه و نیز را تأیید کرد.

بعدها مشاور حقوقی وزارت خارجه ایتالیا به دکتر عبده گفت که دولت انگلیس طی یادداشتی از دولت ایتالیا سخت گله کرده و نوشت اولاً نفت ایران را نخرید و در ثانی به دادگاهها توصیه کنید که بنفع ما رای بدهند ولی ما پاسخ دادیم در مورد نخریدن نفت یا روابط حسنه‌ای که بین ایتالیا و انگلیس وجود دارد توصیه خواهد شد ولی در مورد دادگاهها بطوریکه خودتان میدانید دولت ایتالیا هیچ نفوذی در دادگاهها ندارد و بهترین احقاق حق اینست که خودشان بر طبق حق و حقیقت رای بدهند.

تظیر این جریان در ژاپن نیز روی داد به این معنی که شرکت ایده‌میتسو مقداری نفت از ایران خرید و شرکت نفت انگلیس و ایران به دادگاه توکیو شکایت کرد تا آن محموله نفت را توقیف کند. این بار نیز دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه دکتر مصدق به جلال عبده که در رم بود تلگراف کرد به توکیو برود و با پرفسور یامای وکیل ژاپنی در احقاق حقوق ایران همکاری کند.

در توکیو دکتر جلال عبده به‌عنوان شاهد حکمی در دادگاه شرکت کرد و وکیل شرکت نفت انگلیس و ایران مدت دو روز از او سؤال میکرد.

انگلیسی‌ها ادعا میکردند چون ایران در قانون ملی کردن نفت فرامت را پیش‌بینی نکرده بنا بر این عمل ایران مصادره است ولی نمایندگان ایران با دلایل ثابت کردند که فرامت پیش‌بینی شده است.

از آنجا که وصول مربوط به ملی کردن یعنی حق ملل در استفاده از منابع طبیعی در سال ۱۹۵۲ در مجمع عمومی سازمان ملل برسمیت شناخته شده بود و دکتر عبده هم به‌عنوان نماینده ایران در تصویب این قانون دخالت داشت برای رد ادعای انگلستان از آن قانون و همچنین دلایل پیروزی ایران در دادگاههای و نیز در استفاده کامل شد بطوریکه سرانجام دادگاه توکیو به نفع ایران رای داد. شرکت نفت ایران و انگلیس وقتی

دید وضع چنین است پس از آنکه دادگاه بدوی توکیو به نفع ایران رأی داد شکایت استینافی خود را از دادگاه بالاتر پس گرفت و به این ترتیب ایران در کلیه مجامع بین‌المللی پیروز شد.

(بخش نوزدهم)

عکس‌های دیدنی از دادگاه غیر قانونی و دفاعیات دکتر مصدق

از میان هزاران عکس و تصویر دیدنی و نگاهداشتنی که در مطبوعات روز انتشار یافت نویسنده یکسری عکس را بشرح زیر گردآوری کرد و در کتاب زندگینامه دکتر مصدق خواهد آورد.



دکتر مصدق را سرهنگ یزرگمهر و گردانانش به دادگاه می‌آورد.

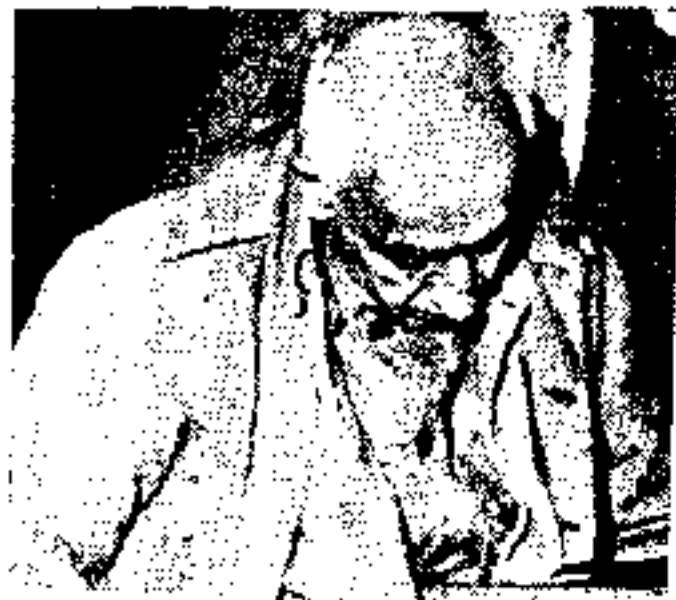


دکتر مصدق در پشت میز دادگاه سلطنت آباد



دکتر مصدق وقتی وصیت نامه اش را قرائت میکرد سرش را به آسمان بلند کرد و گفت:
خدایا نسل جوان ایران را در ادامه نهضت ملی ایران پیروز و کامیاب ساز





دکتر مصدق در اوقات هیز دادنامه سلطنت آباد

